

بررسی تحولات نظامی جنگ ایران و عراق در مقطع پایانی جنگ

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۶

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۴/۱۵

مجید مختاری^۱

چکیده

سال پایانی جنگ ایران و عراق با تحولات و رخداد‌های مهم و سرنوشت‌سازی همراه شد. این تحولات در ابعاد مختلف نظامی، سیاسی و اقتصادی چندان با خواسته‌ها اهداف و منافع جمهوری اسلامی همخوانی نداشت. از یک سو به تدریج رویارویی ایران با عراق در منطقه خلیج فارس شدت گرفت و درگیری دو کشور از یک درگیری دو جانبه به رویارویی ایران با آمریکا و حامیان منطقه‌ای عراق کشیده شد. همچنین اجماع جهانی منسجمی بین دو ابرقدرت و قدرت‌های بزرگ برای اعمال فشار به ایران جهت پذیرش صلح و خاتمه جنگ شکل گرفت. از سوی دیگر، در نقطه مقابل مشکلات، کمبودها و نیازمندی‌های گسترده‌ای که نیروهای نظامی ایران در زمینه تجهیزات، تسلیحات و نیروی انسانی داشتند، ارتش عراق با برخورداری از سیل کمک‌های نظامی و اقتصادی متحدین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خود، درخصوص استعداد نیروی انسانی و امکانات و تجهیزات مدرن و پیشرفته به شدت تقویت شده و توازن قدرت کاملاً به سود این کشور رقم خورد. نتیجه عملی این وضعیت، موفقیت پی در پی ارتش عراق در جبهه‌های جنوب بود که مهمترین آنها بازپس‌گیری فاو، شلمچه و جزایر مجنون بود. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی، تحولات سال پایانی جنگ را از ابعاد مختلف سیاست خارجی، تحولات نظامی و تحولات داخلی مورد بررسی قرار می‌دهد تا سهم هریک از این مولفه‌ها را در پایان جنگ مورد ارزیابی قرار دهد.

کلید واژه‌ها: جنگ ایران و عراق، خلیج فارس، جنگ نفت‌کش‌ها، سازمان منافقین، فاو، امنیت منطقه‌ای، اجماع جهانی، آمریکا، شوروی

جنگ ایران و عراق در حالی آغاز شد که ایران در اوج بی‌ثباتی سیاسی، فشارهای بین‌المللی، درگیری‌های داخلی، ضعف نیروهای مسلح، تنش در روابط خارجی و ... قرار داشت. پایان جنگ ایران و عراق نیز بی‌شبهت با آغاز آن نبود. شدیدترین حملات نظامی عراق از ابتدای سال ۱۳۶۷ با حمله ارتش این کشور به فاو آغاز شده بود و در ادامه، مناطق شلمچه، جزایر مجنون، شرهانی و زبیدات و... را نیز در بر گرفت.

در کنار اقدامات متعدد نظامی که در سال پایانی جنگ علیه ایران انجام شد، باید به تحریم تسلیحاتی ایران نیز اشاره کرد. ایران که از ابتدای جنگ دچار تحریم‌های تسلیحاتی از سوی کشورهای غربی بود، این تحریم‌ها را در سال پایانی جنگ بیش از پیش حس کرد. دو ابر قدرت امریکا و شوروی و کشورهای وابسته به آنها، پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸، در پی تصویب قطعنامه‌ای با موضوع تحریم تسلیحاتی بودند. این قطعنامه با این هدف تصویب می‌شد که هریک از دو کشور ایران و عراق در صورت پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸، تحت شدیدترین تحریم‌های تسلیحاتی بین‌المللی قرار گیرد. این در حالی بود که عراق بدون درنگ دو روز پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸، آن را پذیرفت و در این صورت این ایران بود که باید تحت شدیدترین تحریم‌های تسلیحاتی قرار می‌گرفت.

در مجموع در سال پایانی جنگ، دولت و مردم ایران و نیز نیروهای مسلح کشور در زیر شدیدترین فشارهای نظامی قرار گرفته بودند و توان دفاعی نیروهای نظامی در پایین‌ترین سطح خود قرار داشت. در این شرایط، تداوم جنگ برای ایران بسیار سخت و طاقت‌فرسا شده بود. فشارهای نظامی در کنار فشارهای سیاسی و اقتصادی، شرایطی را فراهم کرد که طی آن مسئولین نظام با یک سال تأخیر، قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتند و به جنگ هشت ساله میان دو کشور عراق و ایران پایان دادند. حال با توجه به وضعیت نظامی ایران در پایان جنگ به ویژه ناکامی‌های نظامی در مناطق مختلف نبرد، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که در جنگ ایران و عراق، تحولات نظامی پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸، به خصوص در نیمه اول سال ۱۳۶۷، چه شرایطی را برای ایران به وجود آورد که دولتمردان جمهوری اسلامی را ناگزیر از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ نمود؟

در پاسخ به این پرسش، این فرضیه مورد ارزیابی و تحقیق قرار می‌گیرد که در جنگ ایران و عراق، تحولات نظامی پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ به ویژه موفقیت‌های نظامی عراق در سال ۱۳۶۷ و حمله امریکا به هواپیمای ایرباس ایران، سبب ایجاد شرایط نظامی



جدیدی شد که به دنبال آن افراد جدیدی وارد عرصه تصمیم‌گیری درباره جنگ شدند. با ورود افراد جدید به این عرصه، ساختار و گفتمان جدیدی در عرصه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری شکل گرفت که با دریافت اطلاعات جدید از صحنه‌های مختلف جنگ به این نتیجه رسیدند در چنین شرایطی، نظام جمهوری اسلامی ایران قادر به ادامه جنگ نیست و تداوم آن سبب ایجاد خسارت‌هایی خواهد شد که موجودیت نظام را با تهدید جدی روبه‌رو می‌سازد. از نظر این عده، دیگر جنگ به عنوان الگو و راهبرد حفظ و تداوم نظام، کارایی خود را از دست داده بود و خود به مشکل و خطری تبدیل شده بود که ارزش برتر و عزیزتری به نام نظام را با تهدید روبه‌رو ساخته است. بدین ترتیب در شرایط جدید، جنگ دیگر نمی‌تواند مسیری برای دستیابی به ارزش‌ها یا ضامن حفظ ارزش‌ها باشد و هرچه زودتر می‌بایست خاتمه یافت.

تمهیدات نظری

پایان جنگ ایران و عراق را با چه منطقی می‌توان تفسیر کرد؟ براساس نظریه‌های ارایه شده برای پایان جنگ چهار نظریه اصلی و مهم وجود دارد که عبارتند از:

الف) برنده و بازنده

ب) تصمیم‌گیری عقلایی (دست‌آورد - هزینه)

ج) تغییر رهبری (بازها و کبوترها)

د) نظم دوم.

الف) نظریه برنده و بازنده

نظریه پیروزی و شکست که از آن به برنده و بازنده نیز یاد می‌شود بر پایه دو مفهوم اساسی شکست و پیروزی بنیان نهاده شده است. در این نظریه برداشت‌های متفاوتی از شکست یا پیروزی، مسئله پایان جنگ را دچار پیچیدگی می‌کند. بر همین اساس نظریه‌پردازان نظامی و سیاسی اشکال متفاوتی را برای شکست و پیروزی ترسیم کرده‌اند که می‌توان به نوعی پایان جنگ را تعیین کند. به طور نسبی آنچه در اشکال مختلف و متفاوت شکست و پیروزی ترسیم می‌شود، عامل نظامی است که در دو شکل فشار نظامی یا استراتژی نظامی بیان می‌شود. براساس این نظریه، یک کشور تا زمانی که توان فیزیکی، روانی یا سیاسی داشته باشد، به جنگ ادامه می‌دهد. در این صورت این پرسش اساسی مطرح می‌شود که کدام یک



از دو طرف برای صلح پیش قدم می‌شود؟ در این باره یکی از نظریه پردازان به نام «کوزر»^۱ معتقد است:

«تا زمانی که طرف بازنده به این نتیجه نرسیده باشد که صلح از تداوم جنگ جذاب تر است، جنگ ادامه می‌یابد... هرچند در مواردی ممکن است طرف پیروز نخستین قدم را بردارد، با این حال، تصمیم نهایی را برای پایان دادن به جنگ، طرف بازنده می‌گیرد»^۲ (زهرانی، ۱۳۸۸: ۳۰).

اکثر نظریه پردازان جنگ و صلح از جمله «کارول» برای پایان جنگ به سه نکته اساسی توجه دارند این سه نکته عبارتند از:

۱. هرچند جنگ را طرف پیروز به جلو می‌برد، اما همیشه باید به نظر طرف شکست خورده در پایان جنگ توجه کرد.
۲. فشار نظامی، عامل بی‌چون و چرای در پایان جنگ است. اگر فشار نظامی نباشد، دیگر عوامل نیز در پایان دادن به جنگ نقش چندانی ندارند.
۳. هر جنگی باید در ارتباط با دیگر امور جهانی (بین‌المللی) قبل و در حین درگیری در نظر گرفته شود (همان: ۳۱).

در چهارچوب نظریه شکست و پیروزی، برخی نظریه پردازان، خنگی نظامی را اصلی‌ترین سازوکار پایان جنگ می‌دانند. از این دیدگاه، ضعف طرف بازنده به صورت فزاینده تشدید می‌شود و رهبران طرف شکست خورده ضمن دریافت اطلاعات جدید درباره وضعیت نظامی خودی و دشمن، تصمیم به پایان جنگ می‌گیرند.

نظریه برنده و بازنده در نهایت براساس عامل استراتژی ارزیابی می‌شود. با تحول در مفهوم استراتژی، کلاوزویتس در اوایل قرن نوزدهم، در تعریف استراتژی، جنگ را وسیله‌ای در خدمت اهداف سیاسی بیان کرد، به گفته او پیروزی سه جزء دارد:

۱. از دست رفتن توان مادی دشمن،
۲. از دست دادن روحیه،
۳. طرف شکست خورده دو شرط قبلی را بپذیرد.

او سپس چنین استدلال می‌کند که کشته شدگان و زخمیان حین کارزار ملاک اصلی شکست و پیروزی نیستند، زیرا دو طرف در حین جنگ متحمل کشته‌ها و زخمی‌ها

1. Kozer

۲. این بخش از مقاله با بهره‌گیری از مقاله دکتر مصطفی زهرانی در کتاب مباحثی درباره پایان جنگ، چاپ مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس تدوین شده است.

می‌شوند، آنچه در این بین حائز اهمیت است میزان غنایم و اسرا است. وی در پایان، فرار نیروهای طرف شکست خورده را نیز به ملاک‌های اصلی شکست و پیروزی اضافه می‌کند. در مجموع براساس این نظریه، شکست یا پیروزی نظامی بیشترین تأثیر را در پایان جنگ دارند و طرف پیروز یا بازنده از این طریق قابل شناسایی است که چنین وضعیتی در نهایت به ختم جنگ منجر خواهد شد.

ب) نظریه تصمیم‌گیری عقلایی (دستاوردها - هزینه)

دومین نظریه پایان جنگ، نظریه تصمیم‌گیری عقلایی یا دستاورد - هزینه است. براساس این نظریه، جنگ نوعی معادله و چانه‌زنی است که براساس محاسبه عقلایی درازای بهای کار انجام می‌شود. بر این اساس، جنگ هنگامی پایان می‌یابد که رهبری کشور در حال جنگ، طبق محاسبات عقلایی، بهای جنگ را با دستاوردهای آن مقایسه کند و سپس تصمیم بگیرد. در این نظریه، منافع جنگ همان ارزش‌های سیاسی است که کشورها برای آن وارد جنگ می‌شوند و بهای جنگ نیز چیزی است که در میدان نبرد پدید می‌آید. این نظریه در تفسیر پایان جنگ بر تعامل ارزش‌های سیاسی، هزینه، ریسک و انتظارات با یکدیگر تأکید دارد که بر تصمیم‌گیرنده اثر مستقیم می‌گذارد. مفروض اساسی این نظریه این است که در پایان دادن به جنگ، همانگونه که در آغاز جنگ یک کشور آغازگر جنگ است، در پایان نیز یک کشور، خاتمه‌دهنده جنگ خواهد بود. ماهیت نظریه عقلایی این گزاره منطقی است که وقتی بهای جنگ از سود آن بیشتر است، جنگ باید متوقف شود. از دیگر مفروضات این نظریه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. الزاماً همه جنگ‌ها بازنده ندارد.
 ۲. معمولاً بازنده پیش از آنکه به طور کامل توان خویش را از دست بدهد، تصمیم به پایان جنگ می‌گیرد.
 ۳. نتیجه نهایی جنگ، چگونگی خاتمه آن را تعیین نمی‌کند.
 ۴. افزایش کشته‌ها، زخمیان و مخارج مالی اثر کمی بر اهداف جنگ دارد.
 ۵. تصمیم مبتنی بر سود و زیان رویه‌ای عمومی در تبیین پایان جنگ است.
 ۶. نظریه انتخاب عقلانی، تبیین‌کننده اقدامات است، نه نتیجه عمل. (همان: ۳۵)
- در مجموع، نظریه تصمیم‌گیری عقلایی (دستاورد - هزینه) معمولی‌ترین و ساده‌ترین روش برای توصیف پایان جنگ است و مبنای اصلی آن نیز رابطه میان هدف و وسیله است.



ج) نظریه تغییر رهبری (بازها و کبوترها)

در نظریه تغییر رهبری، اداره‌کنندگان کشور درگیر در جنگ که براساس پارادایم واقع‌گرایی، قدرت محاسبه عقلایی و تغییر ذهنیت خویش را ندارند، جای خود را به کسانی می‌دهند که کمتر درگیر جنگ بوده‌اند. در این صورت، دولتمردان جدید با انتقاد از رفتارهای گذشته بر مبنای روش عقلایی تصمیم به پایان جنگ می‌گیرند. این نظریه سکوی پرش یا منطق استدلالی خود را با نقد روش تصمیم‌گیری عقلایی آغاز می‌کند و آن را در پنج گزاره منطقی ارایه می‌دهد:

۱. اگر دولت‌ها این چنین عقل‌گرا و بازیگر یگانه بودند، هر دو طرف باید همانگونه که به پایان جنگ می‌نگرند، به آغاز جنگ نیز می‌نگریستند.

۲. اشتباه محاسباتی آغازگر جنگ در زمان شروع جنگ نشان می‌دهد که نظریه تصمیم عقلایی استحکام چندانی ندارد.

۳. اغلب، پایان جنگ از محاسبه عقلایی فراتر می‌رود و باید پیوندی میان دو نظریه اول برای پایان جنگ ایجاد کرد.

۴. پس از نبردهای اولیه، اطلاعات بیشتری از قدرت دشمن در مقایسه با قبل به دست می‌آید، زیرا در تصمیم‌گیری عقلایی، اطلاعات جدید به تصمیم جدید منجر می‌شود.

۵. اگر تصمیم پایان دادن به جنگ از محاسبه عقلایی کشور ناشی شود، ارزیابی خروج از جنگ نیز نباید از ورود به آن مشکل‌تر، باشد.

در این نظریه که به نظریه بازها یا طرفداران جنگ و کبوترها یا طرفداران صلح نیز معروف است، مشکلات سیاسی داخلی تحت تأثیر پایان جنگ برای جناح حاکم بسیار حائز اهمیت است. در صورتی که در کشوری، جنگ اهرم و ابزار بقای یک جناح شود، با توجه به اینکه پذیرش صلح بهای سنگینی را در پی دارد، پایان جنگ عامل انشقاق و درگیری داخلی خواهد شد و در نتیجه جناح حاکم درگیر در جنگ به پایان جنگ تمایل نخواهد داشت و پذیرش صلح برای جناح حاکم دشوار خواهد بود. در چنین شرایطی، طرفداران تداوم جنگ و حامیان صلح رودروی یکدیگر قرار می‌گیرند. در چنین رویارویی‌ای جناح حاکم یا طرفدار جنگ، پایان جنگ را نه تنها عامل تشدید تهدیدات خارجی بلکه عامل از بین رفتن ارزش‌ها تلقی می‌کند. در مقابل، جناح طرفدار پایان جنگ، حفظ حکومت و کشور را بر سایر ارزش‌ها ترجیح می‌دهد و به همین دلیل پایان جنگ را می‌پذیرد. در نظریه تغییر رهبری در جدال میان بازها و کبوترها، در نهایت برنده نهایی کبوترها خواهند بود.



اصلی‌ترین انتقاد به نظریه تغییر رهبری، ماهیت فلسفی و ایدئولوژیک آن است، اما دولتمردان و مقامات سیاسی تصمیم‌گیرنده نمی‌توانند الزاماً رفتاری ایدئولوژیک و منسجم داشته باشند. آنها بیشتر تحت تأثیر واقعیت‌های موجود داخلی و جهانی تصمیم‌گیری می‌کنند. علاوه بر این، بسیاری معتقدند که تصمیم دربارهٔ پایان جنگ به میزان قابل توجهی متأثر از تصمیم‌گیرندگانی است که بر کشور حاکم هستند و ممکن است آنها با دو جناح یاد شده ارتباط چندانی نداشته باشند. البته در کنار این انتقادات، بر این مسئله نیز تأکید شده است که معمولاً سیاستمداران سستی امکان اعمال سیاست‌های جدید را ندارند و گاهی در صورتی که بخواهند سیاست‌های جدیدی را اعمال کنند به دلیل کاهش اعتماد عمومی، از حمایت داخلی برخوردار نخواهند شد. بنابراین در این شرایط بهتر است سیاستمداران جدید (کبوترها) به صحنه آمده و تصمیمات جدیدی (پایان جنگ) را اتخاذ کنند.

د) نظریه تغییر نظم دوم

شالودهٔ نظریه تغییر نظم دوم براساس دو گفتمان جنگ و صلح شکل گرفته است. در الگوی جنگ، رهبران آنچنان درگیر در جنگ هستند که تمامی امور کشور و دولت را در چهارچوب نظامی و جنگ قرار می‌دهند، بنابراین راه‌حل‌های آنها برای سایر امور کشور از چهارچوب جنگ خارج نیست. اما در یک نقطه خاص یا شرایط جدید، همین رهبران بدین نتیجه می‌رسند که باید به سراغ الگو و دیدگاهی جدید برای حل مسایل از جمله جنگ بروند. بنابراین از منظر آنها دیگر الگوی جنگ نمی‌تواند کلیه تحولات کشور و جامعه را تفسیر و تبیین کند و برای تغییر شرایط جدید به الگوی جدیدی نیاز است. براساس این نظریه در نظم اول، رهبران درگیر در جنگ آنچنان بر اهداف جنگی خود پافشاری می‌کنند که فرصت ملاحظهٔ سایر اهداف را از دست می‌دهند، اما در نظم دوم با تغییر شرایط، رهبران متوجه می‌شوند که جنگ، ارزش‌های برتر و عزیزتری را مانند تمامیت ارضی کشور، بقاء حکومت، سایر ارزش‌های معنوی و مادی و... را به خطر انداخته است، در نتیجه آنها از چهارچوب صلح و پایان جنگ به سایر امور می‌نگرند. در نظریهٔ تغییر نظم دوم، سه مفهوم اصلی ایفای نقش می‌کنند. مفهوم شرایط یا عاملی که باعث تغییر می‌شود، مفهوم تغییر که باعث جابه‌جایی گفتمان شده و چهارچوب صلح یا پایان جنگ را جایگزین چهارچوب جنگ یا تداوم جنگ می‌کند و مفهوم نظم دوم که بیان‌کنندهٔ تعویض یا جابه‌جایی سیستم یا بخشی از سیستم است که در پایان جنگ، عاملی اساسی محسوب می‌شود.



براساس نظریه نظم دوم، تصمیم‌گیری برای پایان جنگ مستلزم چهارچوب‌بندی جدیدی برای حل مسئله است. در این نظریه، چهارچوب‌بندی جدید، تغییر آرایش مفهومی یا شفافیت در راه‌کارهاست که این شفافیت به شناخت راه‌کار مسلط می‌انجامد. در واقع، چهارچوب‌بندی مجدد که باید منطبق بر واقعیت‌های موجود باشد، گامی اساسی در تغییر نگرش و بینش نسبت به شکست است.

در چهارچوب‌بندی جدید، چیدمان مفاهیم، دیدگاه‌ها و احساسات به گونه‌ای تغییر می‌کنند که در یک وضعیت مشابه دو نتیجه‌گیری متضاد یا متناقض به دست آید. دو جمله زیر به خوبی بیان‌کننده چنین حالتی است:

۱. تداوم جنگ باعث عزت و شرف کشور و ملت است.

۲. پایان جنگ، عزت و پایداری کشور و ملت را تضمین می‌کند.

بنابراین در چهارچوب‌بندی جدید آنچه تغییر می‌کند معنایی است که به وضعیت، نتیجه و پیامدها داده می‌شود. به همین دلیل، در جنگ، زمانی تغییر نظم دوم مطرح می‌شود که سوال اساسی اصل جنگ باشد، نه چگونه جنگیدن. براساس این نظریه، قبل از آنکه رهبران کشور به فکر پایان جنگ باشند، باید برای نگاه به جنگ، منطق موجود را اصل مسئله در نظر بگیرند. به زبان ساده‌تر، پایان جنگ زمانی مطرح می‌شود که دولتمردان به پیامدهای جنگ در آینده و تأثیر آن بر ارزش‌های خود و ارزش‌های سایر کشورها بیندیشند. در چنین شرایطی آنها یک ارزش را با ارزشی دیگر مقایسه نمی‌کنند، بلکه به ارزش‌های اساسی دیگری فکر می‌کنند که در نتیجه جنگ ممکن است از بین بروند یا تهدید شوند. دو گزاره زیر که برگرفته از شرایط پایان جنگ ایران و عراق است به خوبی این موضوع را روشن می‌کند:

۱. در صورت ادامه جنگ و کسب پیروزی‌های بزرگ، انقلاب اسلامی تثبیت شده و به

کشور عراق و سایر کشورهای منطقه صادر می‌شود.

۲. در صورت ادامه جنگ و شکست نظامی، این موضوع نهادینه می‌شود که اسلام

به عنوان یک تفکر قادر به اداره حکومت نیست و نمی‌تواند استقلال و امنیت ملت‌ها را تضمین کند.

در چهارچوب‌بندی یا نظم جدید، تصمیم‌گیرندگان ارزش‌های دوران جنگ را رها نمی‌کنند، بلکه بدین نتیجه می‌رسند که سیاست‌های قبلی در حد کافی فراگیر نبوده است. با این منطق، شکست در یک عملیات نظامی به مفهوم هزیمت یا فاجعه نیست، بلکه عاملی برای تغییر نظم است. براساس منطق کلاوزویتس، در صورتی که شکست در صحنه

نبرد، رهبری را نگران پیامدهای آینده و بزرگ‌تر جنگ کند، پیروزی است. با توجه به این منطق، تغییرات نظامی (شکست‌ها) یکی از اصلی‌ترین شرایطی است که سبب می‌شود تا دولتمردان به فکر پایان دادن به جنگ بیفتند.

بر اساس نظریه تغییر نظم دوم، فرایند تغییر سیاست زمانی آغاز می‌شود که تصمیم‌گیرنده، جنگ و اقدامات نظامی را مسئله ببیند. شناخت مسئله به طور طبیعی از مسیر افراد جدید، اطلاعات جدید، ساختار جدید و وضعیت جدید حاصل می‌شود. در مسیر اول افراد جدید با گفتمان و نگرش جدید و متمایل به پایان جنگ وارد صحنه می‌شوند و تصمیم‌گیرنده اصلی را برای تصمیم‌نهایی کمک می‌کنند. در مسیر دوم، افراد جدید الزاماً حامل اطلاعات جدیدی هستند که در گذشته دیده نمی‌شد. انتقال واقعیت‌ها و اطلاعات جدید به تصمیم‌گیرنده اصلی باز هم امکان اختتام جنگ را فراهم می‌کند. در مسیر سوم، ساختار جدید به عنوان یک سیستم مدیریت و هدایت، امور را به گونه‌ای پیش می‌برد که قبل از این انجام نمی‌شد. در ساختار جدید، واقعیت‌هایی روشن می‌شوند که سیستم قبلی یا سستی توان کشف و تفسیر آنها را نداشت. در چهارمین مسیر شناخت، رهبران خود را در وضعیتی می‌بینند که با گذشته تفاوت اساسی داشته و نسبتاً جدید است. در این فرایند، رهبران خود را در شرایطی می‌بینند که در پیش گرفتن سیاست‌های قبلی را ناممکن می‌دانند و برای وضعیت جدید، تصمیم جدید اتخاذ می‌کنند. در این نظریه یکی از مفروضات اصلی این است که نظامیان در پایان دادن به جنگ تأثیر منفی دارند و به همین دلیل کمتر آنها را در مسیرهای چهارگانه دخالت می‌دهند.

نگارنده معتقد است نظریه نظم دوم تطابق بیشتری با پایان جنگ ایران و عراق دارد و با بکارگیری این نظریه در تحولات پایان جنگ، تفسیر دقیق‌تری از تأثیر دلایل نظامی بر قبول قطعنامه ۵۹۸ به دست می‌آید.

الف) وضعیت جدید نظامی در جنگ ایران و عراق

در جنگ ایران و عراق سال ۱۳۶۶ و نیمه اول سال ۱۳۶۷، سال‌های استثنایی جنگ تلقی می‌شوند. در این دو سال علاوه بر تصویب قطعنامه ۵۹۸ که در مقایسه با سایر قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل درباره جنگ، قطعنامه‌ای معتدل و منحصر به فرد تلقی می‌شود و در آن تا حدودی شرایط طرفین درگیر در جنگ در نظر گرفته شده بود، نیروهای نظامی آمریکا و ناتو به بهانه اسکورت نفت‌کش‌های کویت وارد خلیج فارس شدند و به منظور مراقبت از کشتی‌رانی در خلیج فارس و باز نگاه داشتن تنگه هرمز در این آبراه



مستقر شدند. علاوه بر این، تهدید به تحریم تسلیحاتی ایران در صورت نپذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ و توسعه و تعمیق تحریم‌های قبلی، گسترش، توسعه و تجهیز ارتش عراق که از ابتدای سال ۱۳۶۶، آغاز شده بود، تغییر استراتژی عملیاتی سپاه از جنوب به شمال غرب و انجام عملیات والفجر ۱۰ در آن منطقه، حمله شیمیایی گسترده عراق به شهر حلبچه و کشتار مردم کرد و رزمندگان ایران در این شهر، تهدید صدام به حمله شیمیایی به شهرهای ایران، درگیری ایران و آمریکا در خلیج فارس، حمله‌های عراق به شهر بندری فاو (۱۳۶۷/۴/۲۱)، منطقه شلمچه (۱۳۶۷/۳/۴) و جزایر مجنون (۱۳۶۷/۴/۴) و بازپس‌گیری این مناطق از ایران، حملات نظامی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) به خطوط دفاعی ایران در دو عملیات آفتاب (۱۳۶۷/۱/۷) و چلچراغ (۱۳۶۷/۳/۲۸)، حمله عراق به منطقه شرفانی و زیدات (۱۳۶۷/۴/۲۱) و وارد آوردن خسارت‌های سنگین به نیروی زمینی ارتش ایران، حمله نظامی آمریکا به هواپیمای مسافربری ایران (۱۳۶۷/۴/۱۲) و سقوط آن در خلیج فارس و... عمده تحولات نظامی این دوره است که ایران را در تنگنای نظامی شدیدی قرار داد. این تحولات در مجموع منجر به شرایط جدیدی در جنگ شد که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط مسئولین ایران را به دنبال داشت.

۱. تصویب قطعنامه ۵۹۸ و آغاز وضعیت جدید نظامی

با آغاز سال ۱۳۶۶، ایران دو سال جنگ سخت و طاقت‌فرسا را با پیروزی‌های نظامی و سیاسی پشت سر گذاشت. شکست عراق در جنوبی‌ترین منطقه این کشور در عملیات والفجر ۸ و تصرف شهر فاو در اواخر سال ۱۳۶۴، فریب آمریکا در جریان ایران کنترا و گرفتن تعدادی سلاح‌های مدرن از این کشور، شکست ارتش عراق در استراتژی دفاع متحرک با بازپس‌گیری شهر مهران در عملیات کربلای یک (۱۳۶۵/۴/۱) و بالاخره شکست مجدد ارتش عراق در عملیات کربلای ۵ (۱۳۶۵/۱۰/۱۹) در منطقه عمومی شهر بصره و تصرف منطقه استراتژیک شلمچه که نتیجه آن نزدیکی نیروهای ایران به شهر بصره و تلفات سنگین ارتش عراق بود. این موفقیت‌ها سبب شد تا دو ابرقدرت آمریکا و شوروی مذاکرات خود را برای جلوگیری از روند پیروزی‌های ایران در جنگ و پاره‌ای دیگر از مسایل و مشکلات فی مابین آغاز کنند.

در چنین شرایطی که ابتکار عمل در جنگ در اختیار نیروهای ایران بود و نیروهای نظامی ایران با استقرار در مناطق حساسی از سرزمین‌های عراق در موضع برتری قرار داشتند، تمایل دو ابر قدرت به پایان جنگ بدون طرف پیروز بود. براساس این توافق استراتژیک،

مذاکرات اعضای شورای امنیت سازمان ملل درباره قطعنامه‌ای برای خاتمه جنگ آغاز شد که با ابتکار عمل امریکا و انگلیس تهیه شده بود. در این قطعنامه، اعضای شورای امنیت برای اولین بار از آغاز جنگ، به درخواست‌ها و خواسته‌های ایران توجه کردند و برخی از آنها را در قطعنامه جدید گنجانده‌اند. بدین ترتیب قطعنامه ۵۹۸ متفاوت از قطعنامه‌های قبلی شورای امنیت سازمان ملل درباره جنگ در ۲۷ تیر ۱۳۶۶ در اوج برتری نظامی ایران به تصویب شورای امنیت سازمان ملل رسید. شورای امنیت پس از نزدیک به هفت سال از آغاز جنگ، قطعنامه‌ای الزام‌آور را در ده بند و براساس مواد ۳۹ و ۴۰ منشور ملل متحد تصویب کرد و رهبران عراق بلافاصله آن را پذیرفتند، اما ایران در قبال این قطعنامه موضع دو پهلو اتخاذ کرد و ضمن اینکه آن را رد نکرد اما مورد پذیرش نیز قرار نداد.

مقامات ایران در واکنش به تصویب قطعنامه ۵۹۸ در شورای امنیت، آن را ناعادلانه و با کمترین اثر بازدارنده در جنگ تحمیلی دانستند که با فشار امریکا به تصویب رسیده است. «آیت‌الله خامنه‌ای» رئیس‌جمهور ایران که در اجتماع مردم اردبیل سخنرانی می‌کرد در این باره گفت:

«ایران هرگز این قطعنامه را که با فشار و تحت نفوذ امریکا تهیه و تصویب شده است، قبول نخواهد کرد. این به این معنا نیست که سازمان ملل را قبول نداریم؛ ما می‌گوییم سازمان ملل باید مستقل و به دور از اعمال نفوذ امریکا تصمیم‌گیری کند» (یزدان‌فام، ۱۳۷۸: ۱۹ و ۲۰).

«علی‌اکبر ولایتی» وزیر خارجه ایران نیز در این باره گفت:

«در تصویب این قطعنامه با جمهوری اسلامی ایران به عنوان طرف اصلی قضیه به هیچ‌وجه مشورتی صورت نگرفته است. همچنین در قطعنامه به خلیج فارس و آتش‌افروزی‌هایی که در این منطقه بسیار حساس توسط عراق صورت گرفته و در حقیقت صلح جهانی را به خطر انداخته، عنایتی نشده است. ... این شورا حتی از اینکه به نام عراق به عنوان متجاوز اشاره کند، امتناع کرده است. این نشان دهنده خط مشی غیرعادلانه و یک طرفه شورای امنیت است» (همان: ۲۰).

جمهوری اسلامی به رغم مواضع تند اولیه نسبت به قطعنامه ۵۹۸ و در ادامه مواضع خود، پاسخ مبسوطی درباره قطعنامه ۵۹۸ به دبیرکل سازمان ملل ارائه داد. در پاسخ وزارت امور خارجه ایران به دبیرکل سازمان ملل، ضمن طرح ایرادات شکلی و محتوایی آمده است: «تلاش‌های سازنده و قابل تقدیر برخی از اعضای بی‌طرف شورای امنیت برای نیل به یک قطعنامه متوازن و مثبت اگرچه به نتیجه مطلوب نرسید، ولی زمینه را برای ادامه همکاری جمهوری اسلامی ایران در جهت سوق دادن شورا به سمت یک موضع مؤثر و



عادلانہ فراہم می‌نماید. بی‌تردید اعلام مواضع صریح نسبت به مسئولیت عراق در شروع جنگ، نظیر آنچه از جانب برخی از کشورهای واقع گرا انجام گردیده است، بهترین عنصر در جهت ختم عادلانہ جنگ است» (هدایتی خمینی، ۱۳۷۰: ۱۶۰ - ۱۶۱).

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی فرمانده عالی جنگ و نماینده امام(ره) در شورای عالی دفاع نیز در این زمینه گفت:

«در این قطعنامه نکات مثبتی دیدیم که حاضر شدیم پیرامون آن مذاکره کنیم. جمهوری اسلامی ایران قطعنامه ۵۹۸ را به طور کلی رد نکرده است. چون در آن جای بحث می‌بیند... اگر جابه‌جایی در بندها انجام شود، راه هموار خواهد شد» (همان: ۱۶۱ - ۱۶۲)

بدین ترتیب، جمهوری اسلامی ایران به دلیل تأمین نشدن خواسته‌هایش در قطعنامه ۵۹۸، آن را نپذیرفت و در عین حال به دلیل وجود برخی نکات مثبت در آن، از نفی کامل آن خودداری کرد.

برخلاف ایران، دولتمردان عراق در نخستین واکنش نسبت به قطعنامه ۵۹۸، آن را مثبت ارزیابی کردند. سخن‌گوی رسمی دولت عراق در بغداد گفت که عراق تا پایان هفته موضع خود را در قبال قطعنامه شورای امنیت که در آن آتش‌بس فوری در جنگ خواسته شده است را اعلام خواهد کرد (بزدان‌فام، ۱۳۷۸: ۱۹).

پس از اعلام این موضع از سوی عراق، رهبران عراق در روز ۱۳۶۶/۴/۳۱، به طور رسمی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتند. سخنگوی رسمی دولت عراق ضمن یادآوری این نکته که پذیرش قطعنامه توسط تهران نیز ضروری است، گفت:

تصمیم یاد شده در پی گردهم‌آیی فرماندهان سیاسی عراق، تحت ریاست صدام حسین اتخاذ شده است. مجلس عراق قبلاً به اتفاق آراء این قطعنامه را تصویب و پیشنهاد کرد که کاملاً از نظر شکل و محتوا پذیرفته شود (همان: ۴۳).

رئیس‌جمهور و مقامات رسمی آمریکا نیز با اعلام حمایت از قطعنامه ۵۹۸ آن را راه‌حل اساسی پایان جنگ اعلام کردند و از دو کشور خواستند تا سریعاً قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل را بپذیرند. «رونالد ریگان» رئیس‌جمهور آمریکا ضمن یادآوری تعهدات این کشور درباره امنیت و ثبات کشورهای حامی دولت خود در منطقه، درباره قطعنامه ۵۹۸ گفت: شورای امنیت امروز گامی تاریخی در جهت پایان دادن به جنگ فزاینده و مخاطره‌آمیز ایران و عراق برداشته است. من از تمامی اعضای سازمان ملل متحد درخواست می‌کنم که در جهت استفاده از نفوذ خود به منظور ترغیب دو کشور متخاصم در پایان دادن به نبرد تأسف‌بار، همگام شوند (راديو امريکا، ۱۳۶۶/۴/۳۰).

«جورج شولتز» وزیر خارجه امريکا نيز با اعلام پشتيبانی کشورش از اجرای قطعنامه ۵۹۸، آن را قطعنامه بی طرفانه خواند و گفت: در این قطعنامه بی طرفی دقیقاً رعایت شده است و امريکا مصمم است که نگذارد درخواست شورای امنیت در مورد توقف جنگ ایران و عراق به یک ژست توخالی تبدیل شود (خبرگزاری جمهوری اسلامی، نشریه شماره ۱۲۴، ۱۳۶۶/۴/۳۱: ۱۱-۱۲).

در همین حال، وزیر خارجه امريکا دو کشور ایران و عراق را تهدید کرد که در صورت نپذیرفتن قطعنامه، تحریم تسلیحاتی علیه کشوری که قطعنامه را نپذیرفته است، اعمال خواهد شد. وی در این باره گفت:

«واشنگتن روشن ساخته که خواستار قطعنامه دیگری است تا تحریم اسلحه را علیه هریک از طرفین که تقاضای شورا را نپذیرد اعمال کند» (همان: ۱۲).

شوروی که از روند پایان جنگ با ابتکار امريکا و غرب چندان راضی به نظر نمی رسید، پس از تصویب این قطعنامه، ضمن حمایت جانبی از آن، خواستار مذاکرات دو طرفه امريکا و شوروی برای پایان جنگ شد بر این اساس «آندره گرومیکو» رئیس جمهوری شوروی ضمن سخنانی درباره قطعنامه ۵۹۸ آمادگی خود را برای گفتگو با امريکا جهت پایان دادن به جنگ ایران و عراق اعلام کرد و گفت:

«همه منتظر تصمیم بوده و امید زیادی به آن بسته ایم... چنین به نظر می رسد که چیزی به پایان جنگ نمانده است. شوروی حاضر است تا درباره روش های خاتمه دادن به جنگ ایران و عراق، با امريکا مستقیماً وارد مذاکره شود» (واحد مرکز خبر صدا و سیماي جمهوری اسلامی ایران، بولتن رادیوهای بیگانه، ۱۳۶۶/۵/۱: ۲).

مخالفت امريکا با این پیشنهاد نشان داد که امريكایی ها مایلند، جنگ ایران و عراق را با محوریت قطعنامه ۵۹۸ به پایان ببرند و حاضر نیستند در این زمینه امتیازی به شوروی بدهند. «مارلین فیتزواتر» سخن گوی کاخ سفید درباره پیشنهاد شوروی مبنی بر گفتگوی دو کشور برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق گفت:

«دولت امريکا بر این باور است که شورای امنیت سازمان ملل، مجمع مناسبی برای پرداختن به مسئله درگیری در خلیج فارس به شمار می رود» (روزنامه کیهان، ۱۳۶۶/۴/۱: ۲). علاوه بر امريکا و شوروی سایر کشورها نیز موضع مثبت خود را در قبال قطعنامه ۵۹۸ اعلام کردند و امتیاز این قطعنامه را نسبت به سایر قطعنامه های سازمان ملل، بی طرفی قطعنامه نسبت به دو کشور، گنجانندن نظرها و خواسته های ایران و تعیین کمیسیونی ویژه برای تعیین آغازگر جنگ دانستند (یزدانفام، ۱۳۷۸: ۱۸ - ۱۹).



در چنین شرایطی، دو ابرقدرت غرب و شرق فشارهای خود را برای پذیرش قطعنامه توسط ایران آغاز کردند. تحریم تسلیحاتی، حضور نظامی در خلیج فارس، تحریم‌های سیاسی و اقتصادی و... از جمله فشارهایی بودند که پس از این به جمهوری اسلامی وارد شد تا قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد. ابتکار عمل ایران در عملیات‌های زمینی به نتیجه رسیده بود، اما این نتیجه، مطلوب نظر مسئولین کشور نبود. در عین حال ایران با نپذیرفتن قطعنامه ۵۹۸، در حال منزوی شدن در مجامع جهانی و بین‌المللی بود. وضعیتی که برون رفت از آن چندان ساده به نظر نمی‌رسید.

۲. افزایش حضور نظامی امریکا در خلیج فارس

جنگ ایران و عراق در اواخر سال ۱۳۶۵ و در سال ۱۳۶۶ وارد دور جدیدی از تحولات نظامی شد که برای هردو کشور حایز اهمیت بود. ایران مایل بود تا سرنوشت جنگ را در جبهه‌های زمینی تعیین کند، به همین دلیل با انتخاب مناطق عملیاتی حساس در جنوب تلاش می‌کرد تا با تصرف آن منطقه خواسته‌های سیاسی خود را تأمین کند. در طرف دیگر، عراق به دلیل ضعف و ناتوانی در جبهه‌های زمینی، جنگ در دریا، نبردهای هوایی و بمباران مناطق نفتی، اقتصادی و مسکونی را برای در اختیار گرفتن ابتکار عمل، انتخاب و در جبهه‌های زمینی تنها به دفاع متراکم بسنده کرده بود. در اواخر سال ۱۳۶۵ و در ادامه آن در سال ۱۳۶۶، ارتش عراق به دلیل ناکامی در عملیات کربلای ۵ و نیز جلوگیری از فروش نفت ایران که هدفی درازمدت و استراتژیک برای عراق بود، حمله به نفت‌کش‌ها و پایانه‌های نفتی ایران در خلیج فارس را آغاز کرد. از نظر عراق، جنگ به همان اندازه که در اطراف بصره سرنوشت‌ساز بود، در خلیج فارس نیز تعیین‌کننده بود. به همین دلیل عراق می‌کوشید با گسترش جنگ به خلیج فارس، نخست، مانع صدور و فروش نفت ایران و در نتیجه رکود اقتصادی ایران در جنگ شود و دوم، کشورهای منطقه و ابرقدرت‌ها را بیشتر درگیر جنگ کند تا با احساس خطر آنها نسبت به بین‌المللی شدن جنگ، زمینه‌های پایان جنگ را فراهم آورند. کمیته روابط خارجی امریکا در گزارشی، اهداف عراق از گسترش جنگ در خلیج فارس را اینگونه عنوان می‌کند:

«جنگ نفت‌کش‌ها در نتیجه تمایل عراق به محدود کردن درآمد نفتی ایران و بین‌المللی کردن مسئله جنگ آغاز شد» (معاونت سیاسی سپاه پاسداران، ۱۳۶۷: ۱۷).

روزنامه گاردین نیز اهداف عراق را از بین‌المللی کردن جنگ و گسترش درگیری‌ها به



۲۰

سال دوم
شماره ۶
تابستان ۱۳۹۲

خلیج فارس، چنین توصیف می‌کند:

عراق که در تابستان ۱۹۸۴، جنگ نفت‌کش‌ها را آغاز کرد، دو هدف عمده را دنبال می‌کرد، یکی قطع صادرات نفتی ایران و خنثی کردن برتری‌های رزمی ایران در جبهه‌های زمینی و دیگر توسعه خطر در منطقه و جلب حمایت کشورهای عرب خلیج فارس از بغداد و در صورت لزوم باز کردن پای دخالت ابرقدرت‌ها در این مناقشه. (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۶/۲/۱: ۳)

در مجموع، تصور رهبران عراق این بود که با تضعیف بنیه اقتصادی ایران و افزایش دخالت ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ، تشدید فشار به ایران و پایان یافتن جنگ امکان‌پذیر خواهد شد. عراق با چنین نگرشی، حملات به پایانه‌های نفتی و کشتی‌های نفت‌کش را در سال ۱۳۶۶، افزایش داد و همانگونه که پیش‌بینی می‌شد، نتایج ناشی از این وضعیت، بهانه‌جویی آمریکا برای دخالت بیشتر در خلیج فارس بود. بیانیه ریگان در آغاز دور سوم جنگ نفت‌کش‌ها به خوبی نشان‌دهنده سیاست نظامی آمریکا در خلیج فارس است:

ما در نگرانی دوستانمان در منطقه خلیج فارس مبنی بر اینکه جنگ ممکن است گسترش یابد و امنیت آنها را تهدید کند، سهمیم هستیم. ما گسترش جنگ [به خلیج فارس] را به عنوان تهدیدی علیه منافع خود و دوستانمان در منطقه تلقی می‌کنیم (روزنامه رسالت، ۱۳۶۵/۱۱/۴: ۲).

براساس این اهداف، امریکایی‌ها که پیش از این به درخواست کشور کویت مبنی بر اسکورت نفت‌کش‌های این کشور توسط نیروی دریایی آمریکا پاسخ منفی داده بودند، موافقت خود را با این اقدام، اعلام کردند. «واین برگر» وزیر دفاع آمریکا ضمن تهدید ایران، سیاست آمریکا را چنین تشریح می‌کند:

«در صورتی که ایران بکوشد خلیج فارس را مسدود کند، در طرح‌هایی، بمباران این کشور با استفاده از ناوهای مستقر در منطقه پیش‌بینی شده است» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۶/۱/۱۰: ۳).

در این میان، رادیو آمریکا استقرار موشک‌های کرم ابریشم ایران در تنگه هرمز را بهانه‌ای برای حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس دانست. این رادیو پس از سفر وزیر خارجه آمریکا به چین، برای قانع کردن این کشور درباره واگذار نکردن موشک‌های کرم ابریشم به ایران، گفت:

«استقرار اخیر موشک‌های ضدکشتی ساخت چین توسط ایران در نزدیکی تنگه هرمز



موجب نگرانی‌های تازه‌ای پیرامون نیات رهبران ایران شده است... وزارت دفاع امریکا برای اطمینان از بازماندن این آبراه به روی آمد و شد کشتی‌ها، برنامه‌ریزی می‌کند تا به حضور دائمی نیروی دریایی امریکا در اقیانوس هند تداوم بخشد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، نشریه شماره ۱۹، ۱۳۶۶/۱/۱۹: ۱۴).

در این بین، شوروی که قبل از امریکا موافقت خود را با اجازه دادن سه نفت‌کش خود به کویت اعلام کرده بود، اعلام کرد: شوروی به زودی سه نفت‌کش ساخت خود را برای مدت سه سال، که قابل تمدید نیز می‌باشد، به کویت کرایه خواهد داد. براساس توافقی که در این زمینه به عمل آمده، این نفت‌کش‌ها احتمالاً چنانچه لازم باشد، به وسیله نیروی دریایی شوروی اسکورت خواهند شد (روزنامه رسالت، ۱۳۶۶/۱/۲۶: ۷).

بدین ترتیب، جنگ ایران و عراق وارد عرصه جدیدی از دخالت نظامی ابرقدرت‌ها شده بود که سرنوشت آن نه در جبهه‌های زمینی بلکه در آب‌های خلیج فارس تعیین می‌شد و این مسئله به زیان ایران و به سود عراق بود. رژیم صهیونیستی که بیش از همه از این مسئله سود می‌برد، اعلام کرد:

«با ورود دو ابر قدرت امریکا و شوروی به خلیج فارس، حکومت اسلامی ایران اجازه نخواهد یافت به یک پیروزی نظامی بر عراق دست یابد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، ۱۳۶۶/۲/۲۸: ۱۷).

در این میان، برخورد نفت‌کش روسی مارشال چخوف با مین و اصابت موشک اگزوسه هواپیمای عراق به ناو امریکایی استارک، تحولی خطرناک در خلیج فارس به وجود آورد که به سود ایران ارزیابی شد. صدام در نامه‌ای به ریگان بلافاصله از این اقدام عذرخواهی کرد و حاضر شد غرامت آن را بپردازد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۶/۲/۲۹: ۱۲).

با این حمله که بسیاری از صاحب‌نظران آن را مشکوک دانستند، امریکا حضور نظامی خود را در خلیج فارس افزایش داد و به بهانه مقابله با این‌گونه خطرات، تدابیر دفاعی گسترده‌ای اتخاذ کرد (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۶/۲/۳۱: ۲).

از جمله این تدابیر، دکترین جدید نظامی امریکا بود که به دکترین واینرگبر معروف شد و سرلوحه سیاست دفاعی امریکا در خلیج فارس قرار گرفت. در این دکترین بکارگیری نیروی نظامی، محدود به موقعیت‌هایی مشخص به شرح زیر بود:

۱. منافع حیاتی امریکا در معرض تهدید جدی قرار گرفته باشد.
۲. همه تلاش‌های دیگر (غیر از جنگ) به شکست انجامیده باشد.
۳. پشتیبانی قاطع از طرف کنگره و مردم امریکا (از جنگ) حاصل شده باشد.

۴. اقدام نظامی با اطمینان قلبی در کسب پیروزی انجام شود (درودیان، ۱۳۸۹: ۸۶).
به نظر می‌رسید امریکایی‌ها معتقد بودند در صورت پیروزی ایران بر عراق، منافع حیاتی آنها در خلیج فارس با خطر جدی روبه‌رو می‌شد. به همین دلیل آنها با حضور نظامی گسترده در منطقه، تلاش داشتند تا جنگ ایران و عراق را هر چه سریع‌تر خاتمه دهند و مانع از پیروزی دو طرف در جنگ شوند. ابعاد و پیچیدگی اقدام امریکا که نیاز به لشگرکشی گسترده این کشور به خلیج فارس داشت، سبب شد تا در کنگره امریکا برای تصویب لایحه پیشنهادی ریگان بحث‌های فراوانی صورت پذیرد. اصلی‌ترین نگرانی اعضای کنگره احتمال شکست سیاست‌های امریکا در خلیج فارس و در نتیجه کاهش نفوذ این کشور در این منطقه بود. واینبرگر وزیر دفاع امریکا برای قانع کردن اعضای کنگره در جلسه کنگره شرکت کرد و گفت:

«این عملیات خالی از ضرر نیست، به دور از خطر نیز وانمود نشده است، ولی به اعتقاد من خطر انجام ندادن آن به مراتب بیشتر است» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۰۴، ۱۳۶۶/۴/۱: ۲۷).

سخنگوی کاخ سفید نیز در جلسه کنگره، بیانیه ریگان را درباره لایحه اسکورت نفت‌کش‌های کویت و حضور نظامی گسترده امریکا در خلیج فارس قرائت کرد. در این بیانیه ضمن اشاره به تلاش‌های امریکا برای تصویب قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ با راه‌حل‌های سیاسی و بدون آنکه طرف پیروزی داشته باشد، به استراتژی امریکا در خلیج فارس مبنی بر حفظ منافع این کشور اشاره شده بود. در این بیانیه آمده است:

«ما به همکاری نزدیک با دوستان و متحدانمان و با کنگره برای کاهش تهدید امنیتی در خلیج فارس ادامه خواهیم داد. امروز هدف‌های عمده دولت در خلیج فارس، کمک به دوستان عرب میانه‌رو در دفاع از خویش، بهبود فرصت‌هایی برای صلح و نشان دادن این مسئله است که سیاست ارباب ایران کارگر نخواهد بود. بقیه اهداف ما عبارتند از: یافتن یک راه‌حل عادلانه برای جنگ ایران و عراق که ضامن حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت هر دو طرف باشد، محدود کردن گسترش حضور و نفوذ شوروی در این منطقه استراتژیک و پیش‌گیری از بروز اختلال در جریان نفت. دولت در هفته‌های آتی با دیپلماسی فعال و نیرومند به پی‌گیری این هدف‌ها ادامه خواهد داد» (همان: ۳۱).

با تصویب لایحه اسکورت نفت‌کش‌های کویت در کنگره امریکا و وضعیت نظامی که در خلیج فارس پیش آمده بود، دولت شوروی بلافاصله بیانیه‌ای علیه این اقدام امریکا صادر کرد. در این بیانیه ضمن نکوهش اقدام امریکا که افزایش خطر درگیری و تنش در خلیج



فارس را به دنبال دارد به جنگ طولانی و بیهوده ایران و عراق که عامل وخامت اوضاع منطقه است، اشاره شده و آمده است:

«وقایع در این منطقه به مرز خطرناکی رسیده است که در آن سوی آن، مخاطرات درگیری منطقه‌ای منجر به یک اوضاع بحرانی بین‌المللی خواهد شد. دقیقاً واضح است که اگر این جریان به موقع متوقف نشده و تحت کنترل قرار نگیرد، ممکن است به یک تهدید جدی صلح و ثبات بین‌المللی مبدل شود» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۰۸، ۱۳۶۶/۴/۱۵: ۱۳).

نگرانی و ناخشنودی شوروی از گسترش حضور آمریکا در منطقه و متهم نمودن سیاستمداران این کشور به توسعه‌طلبی نظامی و سیاسی در منطقه خلیج فارس سبب شد که مقامات شوروی در این بیانیه برای رفع تشنج از منطقه پیشنهاد خروج کشتی‌های جنگی از منطقه، خودداری عراق و ایران از اقدامات نظامی علیه کشتی‌رانی بین‌المللی و عقب‌نشینی نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی را ارائه دهند. ایران از این پیشنهاد که به زیان آمریکا و عراق بود، استقبال کرد، اما برخی قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه آن را تهدیدی علیه آمریکا قلمداد کردند. مهمترین نکته‌ای که از محتوای این بیانیه برداشت می‌شد، تفکیک دو موضوع پایان جنگ ایران و عراق و امنیت خلیج فارس بود. مسئله‌ای که با وجود قطعنامه ۵۹۸، مطمع نظر آمریکا، قدرت‌های غربی و کشورهای منطقه نبود. صدام در یک سخنرانی به موضع‌گیری در قبال این بیانیه پرداخت و گفت:

«ما به قدرت‌های بزرگ هشدار دادیم که ادامه جنگ در این منطقه حساس حتماً به عواقب وخیمی منجر خواهد شد و شما زمانی با وضعیت سخت و خطرناکی مواجه خواهید شد که عملاً نخواهید توانست آن را کنترل کنید» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۲۰، ۱۳۶۶/۴/۲۷: ۱۹).

هرچند روس‌ها امید داشتند با صدور این بیانیه، آمریکایی‌ها از اقدام خود منصرف شوند، اما آمریکایی‌ها با تبلیغ برتری نظامی خود و با رعایت احتیاط‌های لازم وارد خلیج فارس شدند و ابتدا با بیست فروند ناو جنگی و بعدها با پنجاه فروند، اسکورت کشتی‌های کویت را آغاز کردند. اولین کاروان اسکورت نفت‌کش‌های آمریکا، یک روز پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ در ۱۳۶۶/۴/۳۱ آغاز شد و به رغم امیدواری‌هایی که در مقامات دولتی آمریکا و پنتاگون وجود داشت، کشتی نفت‌کش بریجتون، یکی از دو نفت‌کش کویت با مین رها شده در خلیج فارس برخورد کرد و آسیب دید. براساس گزارش‌های ارسال شده، شدت انفجار به حدی بود که شماری از خبرنگاران و ملوانان از روی عرشه به دریا پرتاب شدند (درودیان، ۱۳۸۹: ۱۰۱).



پس از اصابت کشتی بریجتون با مین، وضعیت نظامی خلیج فارس نگران کننده شد و امریکایی‌ها همچون شوروی برخلاف تصورات اولیه، در نخستین گام برای حضور مقتدرانه در خلیج فارس با ناکامی روبه‌رو شدند. عکس‌العمل‌ها نسبت به این موضوع متفاوت بود. نخست‌وزیر انگلیس با نگرانی از واکنش امریکا، تأکید کرد که باید از شدت بحران کاست (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۲۷، ۱۳۶۶/۵/۳: ۲). در چنین وضعیتی، مقامات امریکا چندان به دنبال اثبات دخالت ایران در این حادثه نبودند و نیاز به تداوم حضور آنها در منطقه ایجاد می‌کرد که با آرامش از کنار این حادثه عبور کنند. نکته‌ای که پس از این حادثه تا حدودی نشان‌دهنده عزم و اراده امریکایی‌ها برای اجرای استراتژی بلندمدت‌شان بود. پس از این رویداد، نیروهای نظامی امریکا در منطقه خلیج فارس افزایش یافت و امریکایی‌ها با آوردن ناوها، هلی‌کوپترهای مین‌روب و... نشان دادند که اهداف خاص و ویژه‌ای را در منطقه دنبال می‌کنند. در گام اول، مهم‌ترین هدف آنها از این لشکرکشی گسترده، پایان جنگ ایران و عراق با محوریت قطعنامه ۵۹۸ بود.



۳. تشدید فشار به ایران از طریق تحریم تسلیحاتی

پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸، اجماع بین‌المللی علیه ایران قوی‌تر از گذشته ادامه یافت و دو ابرقدرت امریکا و شوروی برای پایان دادن به جنگ به صورت نسبی به یکدیگر نزدیک شدند. در این بین، مخالفت اولیه ایران با قطعنامه ۵۹۸ خشم امریکایی‌ها را برانگیخت و رئیس‌جمهور امریکا ایران را چنین تهدید کرد:

«در صورت منفی بودن پاسخ ایران، شورای امنیت راهی جز اعمال مجازات علیه ایران و وادار کردن این کشور به قبول آتش‌بس، پیش‌رو ندارد» (روزنامه رسالت، ۱۳۶۶/۶/۳۱: ۲). مارلین «فیتز واتر» سخنگوی کاخ سفید، درباره پاسخ احتمالاً منفی ایران به قطعنامه و واکنش امریکا نسبت به آن گفت:

«در صورت عدم توجه به این قطعنامه، امریکا آماده است تا ظرف مدت نسبتاً کوتاهی درباره قطعنامه دوم تلاش کند» (واحد مرکزی خبر، ۱۳۶۶/۵/۱: ۲۱-۲۲).

«سرجفری‌هاو» وزیر خارجه انگلیس نیز در یک تهدید آشکار، به دو کشور ایران و عراق هشدار داد که در صورت نپذیرفتن قطعنامه ۵۹۸، دچار تحریم‌های بین‌المللی خواهند شد. وی در این باره گفت:

«ایران و عراق هر دو باید سریعاً از قطعنامه سازمان ملل که خواستار پایان دادن به جنگ

هفت ساله است، اطاعت کنند، در غیر این صورت با تحریم بین‌المللی ارسال اسلحه روبه‌رو خواهند شد» (روزنامه رسالت، ۱۳۶۶/۴/۳۱: ۱۲).

از سوی دیگر خبرگزاری آلمان درباره اقدامات سیاسی جدید امریکا برای تصویب قطعنامه‌ای جهت تحریم تسلیحاتی ایران یا عراق به دلیل خودداری از قبول قطعنامه، گزارش داد:

«امریکا مشورت‌های رسمی را با دیگر اعضای شورای امنیت سازمان ملل درباره قطعنامه‌ای آغاز کرده است که براساس آن، مجازات‌هایی علیه ایران یا عراق به دلیل خودداری از قبول یک آتش‌بس، اعمال می‌شود. مقامات رسمی امریکا تهیه مفاد قطعنامه‌ای را آغاز کرده‌اند که یک تحریم جهانی اسلحه علیه هریک از دو کشوری که از زمین‌گذاردن اسلحه در جنگ هفت ساله خلیج فارس خودداری کند، اعمال خواهد کرد» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۶/۵/۸: ۱۶).

در زمینه تشدید فشارهای بین‌المللی به ایران به منظور پایان دادن به جنگ از طریق پذیرش قطعنامه ۵۹۸، روزنامه «لوس آنجلس تایمز» نوشت:

«دولت ریگان به سازمان ملل فشار می‌آورد تا سریعاً تحریم‌هایی را علیه ایران اتخاذ کند، زیرا دولت تهران از قبول آتش‌بس شورای امنیت سازمان ملل در جنگ خلیج فارس امتناع می‌کند. «چارلز ردمن» سخنگوی وزارت خارجه امریکا درباره اقدامات امریکا برای تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی ایران از طریق شورای امنیت سازمان ملل، گفت: ما معتقدیم تا زمانی که تغییری در موضع منفی ایران حاصل نشود، شورای امنیت باید سریعاً اعمال فشارهایی را بر این کشور بررسی کند. ردمن از تعیین زمانی برای سازمان ملل جهت تصویب چنین اقداماتی امتناع کرد، اما پیش‌بینی نمود که شورای امنیت، تحریم‌هایی (به احتمال قوی تحریم تسلیحاتی) را علیه ایران اتخاذ کند» (یزدان‌فام، ۱۳۸۷: ۳۰۰-۲۹۹).

سخنگوی وزارت خارجه انگلیس نیز از موافقت کشورش برای تحریم تسلیحاتی ایران به منظور وارد آوردن فشار به ایران به منظور پایان دادن به جنگ با عراق خبر داد. وی در این باره گفت:

«دولت انگلیس از انجام تلاش‌هایی برای سازمان‌دهی اعمال تحریم تسلیحاتی علیه ایران شدیداً حمایت خواهد کرد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۴۷، ۱۳۶۶/۵/۲۳: ۱۰).

در همین زمینه یک مقام بلندپایه ژاپنی از موافقت کشورش با تحریم تسلیحاتی ایران سخن گفت:

«چنانچه ایران در هم‌گامی با قطعنامه اخیر شورای امنیت که خواستار آتش‌بس فوری جنگ عراق و ایران شده است، جنگ را متوقف نسازد، ژاپن با قطعنامه جدید شورای



امنیت دایر بر تحریم تسلیحاتی ایران موافقت خواهد کرد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۴۸، ۱۳۶۶/۵/۲۴: ۶)

جولیو آندره ئوتی وزیر خارجهٔ ایتالیا با بیان این مطلب که قطعنامه ۵۹۸ بهترین راه برای پایان دادن به جنگ است، بر تحریم تسلیحاتی به عنوان ضمانت اجرایی این قطعنامه تأکید کرد و گفت:

«دولت ایتالیا فعلاً تصمیم گرفته تحریم تسلیحاتی علیه دو کشور را دنبال کند و اگر این تحریم نقض شد، ما مجازات‌های بسیار شدیدی برای متخلفین پیشنهاد خواهیم کرد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۵۱، ۱۳۶۶/۵/۷: ۱۱).

در چنین شرایطی، آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور ایران در سخنان مسوطی در چهل و دومین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل ضمن تشریح وضعیت ایران و عراق در جنگ، به کمک‌های امریکا، قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه به عراق اشاره کرد و با تقبیح مواضع تأسف‌انگیز شورای امنیت در طول دوران جنگ، این شورا را تحت تأثیر خواست و ارادهٔ قدرت‌های بزرگ دانست و بر همکاری ایران با دبیرکل سازمان ملل تأکید کرد. در هنگام سخنرانی رئیس‌جمهور ایران، نماینده دایم امریکا در سازمان ملل به دلیل محکومیت مواضع و سیاست‌های امریکا در قبال جنگ، سالن اجلاس را ترک کرد و در مصاحبه‌ای عنوان کرد:

«واشنگتن خواستار پایان جنگ ایران و عراق بدون غالب و مغلوب است. ایران باید قطعنامه آتش‌بس را بپذیرد، در غیر این صورت تحریم [تسلیحاتی] را تجربه خواهد کرد» (واحد مرکزی خبر صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۶/۷/۱: ۹).

در پی مواضع صریح و روشن آیت‌الله خامنه‌ای دربارهٔ عملکرد شورای امنیت، خبرگزاری آسوشیتدپرس به نقل از یک دیپلمات غربی و با اشاره به توصیف رئیس‌جمهور ایران از شورای امنیت به عنوان «کارخانهٔ کاغذسازی»، گزارش داد، این سخنان حمله‌ای به کل شورای امنیت بود و این مواضع، شورا را وا می‌دارد کاری بکند (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۸۸، ۱۳۶۶/۷/۲: ۵۸ - ۵۷).

«جورج شولتز» وزیر خارجهٔ ایالات متحده امریکا نیز پس از سخنان رئیس‌جمهور ایران در نیویورک اعلام کرد:

«واشنگتن مشورت با دیگر اعضای شورای امنیت را دربارهٔ قطعنامه‌ای برای اعمال یک تحریم تسلیحاتی جهانی علیه ایران، شدت می‌بخشد و انتظار دارد شوروی و چین از این مسئله پشتیبانی کنند» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۸۸، ۱۳۶۶/۷/۲: ۵۰).



وزیر خارجه آمریکا با بیان این مطلب که کشور متبوعش نشانه‌ای مبنی بر اینکه ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته باشد، ندیده است، اضافه کرد:

«ما داریم شروع به چیدن کلیات می‌کنیم، مشورت‌ها فشرده می‌شوند و هدف، شکل دادن به یک اتفاق نظر است و این بسیار مطلوب است» (همان: ۵۰).

در مجموع، پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ و تشدید تحریم‌های نظامی (تسلیماتی) علیه ایران که هنوز قطعنامه ۵۹۸ را نپذیرفته بود، به نظر می‌رسید سیر تحولات جنگ با توجه به اعمال فشارهای نظامی، به زیان جمهوری اسلامی خواهد بود. در این میان، عراقی‌ها روند تحولات جنگ را به سود خود ارزیابی می‌کردند. صدام مبتنی بر چنین درکی از اوضاع ایران، شرایط جنگ را به روزهای پایانی ماه رمضان تشبیه کرد و گفت:

«این روزها دشوار و طاقت‌فرساست، اما از پایان روزه خبر می‌دهد» (درودیان، ۱۳۸۹: ۱۱۹).



۴. تشدید درگیری‌ها در خلیج فارس با شروع مجدد حملات هوایی عراق

صدام و مسئولین عراق پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ و افزایش حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، روند جنگ را به سود خود می‌دانستند و معتقد بودند با حضور آمریکا در خلیج فارس در صورت افزایش فشارها به ایران یا ایران قطعنامه را خواهد پذیرفت و یا دست به اقدامی خواهد زد که نتیجه آن برخورد نظامی آمریکا با ایران خواهد بود. آنها در هر دو صورت این روند را به سود خود ارزیابی می‌کردند. بر این اساس، مسئولین عراق، پس از تهدید به از سرگیری حملات هوایی علیه ایران، تهاجم به پایانه‌های نفتی، نفت‌کش‌ها و کشتی‌های تجاری را در اواسط مرداد ۱۳۶۶ آغاز کردند. هواپیماهای جنگنده عراق همچنین چند شهر بزرگ ایران را به شدت بمباران کردند. در پی این حملات، برای نخستین بار یک کشتی آمریکایی با پرچم پاناما در دریای عمان با مین برخورد کرد و دچار خسارت شد. این حادثه در حالی اتفاق افتاد که ایران سه روز قبل در خلیج فارس مانور شهادت را برگزار کرده بود و قبل از این تهدید کرده بود که حملات عراق را با حمله به حامیان عراق تلافی خواهد کرد.

در اولین عکس‌العمل نسبت به این حادثه، مقامات آمریکا علاوه بر مقصر دانستن ایران، کشتی‌های اروپایی را برای اعزام کشتی‌های مین‌روب به خلیج فارس تحت فشار قرار دادند. براساس گزارش بی‌بی‌سی، در ۱۳۶۶/۵/۲۰ چهار کشتی مین‌روب انگلیسی به سمت خلیج فارس حرکت کردند (درودیان، ۱۳۸۹: ۱۲۱-۱۲۲).

روند تحولات جنگ، نشان می‌داد که امریکایی‌ها با حضور حداکثری در خلیج فارس، قصد دارند ایران را به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ متقاعد کنند. بر همین اساس، آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور ایران در نماز جمعه تهران اعلام کرد:

«امریکا احساس می‌کند که جمهوری اسلامی در حال پیروزشدن در جنگ با عراق است، بنابراین به دنبال بهانه‌ای است تا در جنگ به نفع عراق مداخله کند» (همان: ۱۲۲).

امریکایی‌ها که نگران برخورد زودرس با ایران بودند و از سوی دیگر با توجه به تصویب قطعنامه ۵۹۸ مایل نبودند به عنوان حامی عراق در جنگ معرفی شوند، به صورت مستقیم و غیرمستقیم از عراق خواستند تا حملات هوایی خود را علیه اهداف ایران در خلیج فارس متوقف کند (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۵۰، ۱۳۶۶/۵/۲۶: ۱۹).

در این بین، عراقی‌ها نه تنها حملات خود را قطع نکردند، بلکه حجم حملات هوایی خود را نیز افزایش دادند. آنها معتقد بودند با تحت فشار قرار دادن ایران به پایان جنگ نزدیک‌تر خواهند شد (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۵۱، ۱۳۶۶/۵/۲۷: ۱۲).

در این شرایط، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی و سایر مقامات کشور ایران با درک وضعیت خطرناک خلیج فارس و احتمال نزدیکی هرچه بیشتر امریکا به عراق، موضع نرم‌تری در قبال امریکا اتخاذ کردند و همین مسئله باعث شد تا تحلیل‌گران و رسانه‌های غربی از جمله رادیو لندن چنین نتیجه‌گیری کنند که ایران مایل به جنگ با امریکا نیست و به همین دلیل امریکا باید در اقدامات خود منافع ایران را نیز در نظر بگیرد (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۵۴، ۱۳۶۶/۵/۳۰: ۷). بازتاب مواضع اخیر ایران سبب فشار امریکا به عراق شد تا عراق مدت محدودی حملات خود را در خلیج فارس قطع کند. اما این مدت چندان طولانی نبود، زیرا عراقی‌ها با مشاهده استقبال سیاستمداران امریکا از مواضع ایران و احتمال بهبود روابط دو کشور، مجدداً پس از چهل و پنج روز حملات خود را آغاز کردند.

حملات عراق دقیقاً یک روز پس از آن انجام شد که رئیس‌جمهور ایران هشدار داد اگر عراق به نفت‌کش‌های ایران حمله کند، ایران به تلافی آن به کشتی‌های امریکایی حمله خواهد کرد (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۶۳، ۱۳۶۶/۶/۸: ۷). صدام پس از اولین حمله هوایی‌های عراقی به خلیج فارس، اعلام کرد:

«از حالا به بعد در دریا به ایران حمله و تمام شاهرگ‌های اقتصادی ایران را منهدم خواهیم کرد» (همان: ۱۱).

به نظر می‌رسید امریکا توان تأثیرگذاری خود را بر طرفین جنگ از دست داده است و



به همین دلیل وضعیت مبهمی پیش روی کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی قرار داشت. این وضعیت با توجه به افزایش حضور نظامی امریکا در خلیج فارس، بحرانی شدن منطقه و گسترش تنش‌ها و درگیری‌ها به سایر کشورها را نمایان می‌ساخت.

۵. درگیری نظامی ایران و امریکا در خلیج فارس

در وضعیت جدید پیش آمده در جنگ ایران و عراق، امریکایی‌ها با حضور نظامی گسترده در خلیج فارس به دنبال کسب ابتکار عمل در جنگ بودند، آنها پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸، حداکثر فشار نظامی را به ایران وارد کردند تا مسئولین این کشور همچون رهبران عراق، قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل را بپذیرند. افزایش تعداد ناوهای امریکایی و غربی در خلیج فارس و سکوت آنها در قبال تهاجمات هوایی عراق به منبع درآمد ایران (نفت) بخشی از رفتار جدید امریکا در منطقه بود. امریکایی‌ها در پی حضور نظامی در خلیج فارس و تشدید فشارها علیه ایران جهت قبول قطعنامه ۵۹۸، به دنبال تصویب قطعنامه جدیدی علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل بودند. ایران نیز تلاش می‌کرد تا با جابه‌جایی بندهای قطعنامه ۵۹۸، شرایط موردنظر خود را فراهم آورد. همچنین عراق با تشدید جنگ در خلیج فارس می‌کوشید تا ایران هرچه سریع‌تر به درخواست‌های دبیرکل سازمان ملل که در این ایام به تهران و بغداد سفر کرده بود، پاسخ مثبت دهد.

امریکا در واکنش به تلاش‌های سیاسی جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی و به منظور تأثیر گذاشتن بر سخنرانی رئیس‌جمهور ایران در مجمع عمومی سازمان ملل که قرار بود در روز ۱۳۶۶/۶/۳۱ و همزمان با سالگرد آغاز حمله عراق به ایران انجام شود، به کشتی ایران اجر متعلق به جمهوری اسلامی ایران حمله کرد. این حمله که با سخنرانی ریگان همراه بود، بحران خلیج فارس را که با حملات عراق آغاز شده بود و با حمله قایق‌های تندرو به نفت‌کش انگلیسی «جنتل بریز» ادامه یافته بود، تشدید کرد. در ساعت ۲۲:۴۰ دو فروند هلی‌کوپتر امریکایی که از عرشه کشتی «فریگت چارت» پرواز کرده بودند، کشتی تدارکاتی هشتصد تنی ایران اجر را در فاصله یکصد کیلومتری شمال شرق بحرین با راکت و مسلسل هدف گرفتند که بر اثر آن عقب کشتی دچار آتش‌سوزی شد. در این حمله غافلگیرانه که مدت آن بسیار کوتاه بود، از مجموع سی و یک تن سرنشین ایران اجر، سه تن شهید و دو تن مفقود شدند و بیست و شش تن دیگر که تعدادی از آنها زخمی بودند، به اسارت نیروهای امریکایی درآمدند (یزدان‌فام، ۱۳۸۷: ۷۱۵ - ۷۱۴).

در پی این حمله، مقامات وزارت دفاع امریکا اعلام کردند کشتی ایرانی به هنگام



مین‌گذاری در آب‌های خلیج فارس، هدف حمله هلی‌کوپترهای امریکایی قرار گرفت. چند ساعت پس از این حادثه و نیز پس از ورود چهار کشتی مین‌روب انگلیسی به آب‌های عمان، یک فروند نفت‌کش انگلیسی به نام «جتتل بریز» در آب‌های خلیج فارس هدف حمله قایق‌های توپ‌دار قرار گرفت. مارگارت تاچر در واکنش به این حمله، آن را اقدامی تجاوزگرانه نامید و افزود: «این یک عمل کاملاً شرم‌آور است. ... من فکر می‌کنم که این حمله به ما دلیل بسیار مهمی می‌دهد که موضعی را که مدت‌هاست اتخاذ کرده‌ایم منطقی بدانیم و آن اینکه چنانچه آتش‌بس مورد قبول واقع نشود، باید فوراً تحریم تسلیحاتی علیه کشوری که آتش‌بس را قبول نکرده، اعمال شود» (همان: ۷۱۶).

شواهد و قرائن حمله آمریکا به کشتی ایران اجر، مخصوصاً ساعت حمله، نشان می‌داد که امریکایی‌هایی با برنامه‌ریزی قبلی مبادرت به انجام آن کرده‌اند. سخنان مقامات وزارت دفاع به خوبی نشان‌دهنده این موضوع بود: نیروهای امریکایی، کشتی ایران اجر را چندین روز زیر نظر داشتند و در انتظار شواهد قطعی دال بر اینکه مین‌های زیرآبی کار می‌گذارند، بودند (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۸۸، ۱۳۶۶/۷/۲: ۱۸). یکی از مقامات نظامی آمریکا که از افشای نام خود پرهیز داشت نیز گفت: زمانی که کشتی ایرانی به طرف بحرین حرکت می‌کرد، از طریق هوا ردیابی شد و این عملیات تصادفی نبود (همان: ۲۱).

پس از این حمله، بیش‌ترین اظهارنظرها و تحلیل‌ها از سوی شخصیت‌ها، مقامات سیاسی، رسانه‌ها و... پیرامون حمله تلافی‌جویانه ایران دور می‌زد و گمانه‌زنی‌های متفاوتی در این رابطه بیان می‌شد. در چنین شرایطی خویشتن‌داری ایران و دیپلماسی فعال این کشور در کنار موضع‌گیری اتحاد جماهیر شوروی مانع از تصویب قطعنامه تحریم علیه ایران شد. در چنین شرایطی به نظر می‌رسید ایران جهت مقابله با اقدام آمریکا به اهدافی به جز نیروهای آمریکا حمله کند. افزایش حمایت‌های همه‌جانبه کویت و عربستان از عراق و تهاجم طرح‌ریزی شده مقامات سعودی به حجاج ایرانی در مراسم حج این سال، نشان می‌داد که این دو کشور در معرض آسیب بیشتری قرار خواهند داشت. آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی خود درباره عکس‌العمل ایران در برابر کشتار حجاج ایرانی گفت:

«ما طرح‌هایی برای نشان دادن عکس‌العمل داریم که در موقع مناسب آنها را اجرا خواهیم کرد. من فکر می‌کنم که سعودی‌ها برای آنچه که انجام داده‌اند، متأسف خواهند شد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۸۳، ۱۳۶۶/۷/۲۸: ۱۴).

پس از سخنان هاشمی رفسنجانی، خبرگزاری‌ها گزارشی مبنی بر تجمع قایق‌های ایرانی در نزدیکی پایانه‌های نفتی «رأس الخفجی» عربستان منتشر کردند روز بعد یک فروند



نفت‌کش عربستان سعودی به نام «رد الکبری» که حامل مواد شیمیایی بود، در نزدیکی سواحل امارات هدف حمله قرار گرفت (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۲۰۳، ۱۳۶۶/۷/۱۷: ۱۱).

به دنبال این حادثه، هلی‌کوپترهای امریکایی در ۱۳۶۶/۷/۱۶ به پنج فروند قایق نیروی دریایی سپاه که در حال گشت‌زنی در آب‌های خلیج فارس بودند، حمله کردند. در درگیری میان نیروهای سپاه پاسداران ایران و نیروهای امریکایی، یک فروند هلی‌کوپتر امریکا سقوط کرد و سه فروند قایق ایران نیز غرق شد. در این درگیری شش نفر از سرنشینان قایق‌ها کشته و شش نفر دیگر را نیروهای امریکایی اسیر کردند (انصاری، ۱۳۸۷: ۲۹۲).

وزیر خارجه ایران در عکس‌العملی دیپلماتیک به این حادثه، پیامی برای دبیر کل سازمان ملل ارسال کرد و در آن امریکا را مسئول جنگی تمام‌عیار در خلیج فارس دانست (خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۲۰۵، ۱۳۶۶/۷/۱۹: ۱۷) نماینده ایران در سازمان ملل نیز در مصاحبه‌ای مطبوعاتی گفت: ما این حادثه را فراموش نمی‌کنیم و تدابیر و تصمیمات لازم را در موقع مقتضی اتخاذ خواهیم کرد (همان: ۲۱).

درگیری ایران و امریکا در خلیج فارس بازتاب‌های بسیاری داشت، در این میان، عراق خرسند از شدت درگیری‌های ایران و امریکا، دو طرف را به رویارویی بیشتر تحریک می‌کرد و شوروی ضمن درخواست پایان جنگ، خواستار خروج نیروهای خارجی از منطقه خلیج فارس بود.

یک هفته پس از این درگیری در ۱۳۶۶/۷/۲۳ یک نفت‌کش امریکایی هدف اصابت یک فروند موشک قرار گرفت. وزارت دفاع امریکا ضمن تأیید حمله موشکی به نفت‌کش امریکایی در سواحل کویت، اعلام کرد: همه چیز حاکی از آن است که یک موشک کرم ایریشم ساخت چین به این نفت‌کش اصابت کرده است (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۲۱۰، ۱۳۶۶/۷/۲۴: ۱۹).

امریکا در شرایط بغرنجی قرار گرفته بود. از یک سو، در صورت سکوت چنین تلقی می‌شد که امریکا در برابر تحرکات ایران ناتوان است و قادر به حمایت از رژیم‌های عربی حاشیه خلیج فارس نیست. از سوی دیگر پاسخ این کشور، تداوم و شدت درگیری با ایران را به دنبال داشت. از این‌رو رئیس‌جمهور امریکا در نطقی رادیویی با تأکید بر تداوم سیاست‌های این کشور در خلیج فارس، بار دیگر به پایان جنگ ایران و عراق اشاره کرد و گفت که امریکا تهدیدات علیه نیروی دریایی خود را در موقع مناسب پاسخ خواهد داد (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۲۱۲، ۱۳۶۶/۷/۲۶: ۲۳).



سرانجام، این هشدار ریگان به اقدام نظامی دیگری علیه ایران تبدیل شد و نیروهای دریایی آمریکا در ۱۳۶۶/۷/۲۷ به سکوی نفتی رشادت ایران حمله کردند. سخن‌گوی کاخ سفید ضمن قرائت اعلامیه رئیس‌جمهور آمریکا که در آن به ساعت حمله نیروهای آمریکایی اشاره شده بود، اعلام کرد:

«این واکنش عاقلانه و محدود نسبت به استفاده غیرقانونی از زور علیه آمریکا، نقض پرشمار حقوق دیگر کشورهای متخاصم بوده است. ابتکار قانونی حق دفاع از خود به موجب ماده ۵۱ منشور ملل متحد بود و به همین روال به رئیس شورای امنیت سازمان ملل آگهی شده است» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۲۱۴، ۱۳۶۶/۷/۲۸: ۲۷). در این بیانیه که سکوی نفتی رشادت یک سکوی نظامی اعلام شده است، ریگان به توجیه اقدام نیروی دریایی آمریکا پرداخته و اعلام کرد:

ایالات متحده آمریکا علاقه‌ای به رویارویی نظامی با ایران ندارد، اما دولت ایران به هیچ‌وجه نباید درباره عزم و توانایی ما برای حفظ کشتی‌های آمریکا و منافع کشور در برابر حملات بی‌دلیل در شبهه باشد (همان: ۲۸ - ۲۷).

عکس‌العمل محدود آمریکا در مقابل اصابت موشک به کشتی این کشور سبب شد تا ناظران سیاسی و نظامی، این واکنش را تمایل نداشتن آمریکا به درگیری گسترده با ایران تفسیر کنند و این نکته را یادآور شوند که اقدام نظامی محدود آمریکا از یک سو هشدار به ایران بود تا ایران به مقابله جدی و اساسی نپردازد و از سوی دیگر برای حفظ پرستیژ نظامی آمریکا در میان افکار عمومی مردم آمریکا و دولت‌های منطقه بود. به دنبال این تحلیل‌ها، «واینبرگر» وزیر دفاع آمریکا اعلام کرد: «این اقدام در پاسخ به حمله ایران به نفت‌کش آمریکایی بوده است و ما خواهان رویارویی بیشتر با ایران نیستیم، ولی آمادگی داریم که با هرگونه تشدید عملیات نظامی ایران برخورد قاطع‌تری داشته باشیم» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۲۱۴، ۱۳۶۶/۷/۲۸: ۱۲).

در حالی که درگیری میان آمریکا و ایران به مراحل خطرناکی رسیده بود و هر دو کشور نسبت به گسترش این درگیری‌ها حساس بودند، در بامداد ۱۳۶۶/۷/۳۰ انتظاراتها به پایان رسید و انفجار یک فروند موشک در اسکله الاحمدی کویت، نشان داد که ایران به سادگی از کنار تعرضات آمریکا نخواهد گذشت. در حالی که تحلیل‌گران سیاسی و نظامی مشغول بررسی اقدام نظامی ایران بودند و چنین بیان می‌کردند که آمریکا حق تلافی را برای خود محفوظ می‌داند، انفجار بمب در دفتر هواپیمایی پان امریکن در کویت، ناظران بین‌المللی را دچار حیرت و تعجب کرد. در این بین، سیاستمداران آمریکا با موضع‌گیری‌های خود نشان دادند که مایل نیستند وارد یک جنگ رودرو با ایران شوند. وزارت خارجه آمریکا در



یک موضع‌گیری رسمی پس از اصابت موشک به سواحل کویت و انفجار بمب در شرکت هواپیمایی «پان امریکن» اعلام کرد:

«به عهده دولت کویت است که تصمیم بگیرد به سومین موشک شلیک شده توسط ایران به کویت طی یک هفته پاسخ لازم را بدهد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۲۱۸، ۱۳۶۶/۸/۲: ۲۱).

سخن‌گوی وزارت خارجه آمریکا نیز اعلام کرد: «حمله به طور واضح علیه کویت صورت گرفته است. دولت کویت مختار است در مورد این عمل پاسخ دهد» (همان: ۲۷). این موضع‌گیری‌ها نشان می‌داد که دولت آمریکا در نظر ندارد با بحرانی‌تر کردن شرایط و پر شدت کردن مخاصمات، عملاً مانع از پایان جنگ ایران و عراق شود. به همین دلیل به صورت موقت تنش میان خود و ایران را کاهش داد و وزیر دفاع این کشور اعلام کرد: «بهترین راه پایان بخشیدن به ستیزه‌جویی ایران، اجرای برنامه تحریم سازمان ملل در مرادات با این کشور است... در صورت اجرای چنین قطعنامه‌ای [تحریم] ریشه توانایی ایران برای جنگ به سرعت خشک می‌شود... آمریکا فقط مایل است پایان خصومت ایران را ببیند، اما الزاماً در صدد نابودی ایران نیست» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۲۱۹، ۱۳۶۶/۸/۳: ۲۸).

در حالی که فشارهای نظامی و سیاسی در کنار تحریم‌های اقتصادی علیه ایران افزایش می‌یافت، ایران موفق شده بود تا حدی فشارهای نظامی آمریکا را پشت سر گذاشته و آماده انجام عملیات سالانه خود در جبهه‌های زمینی شود. امریکایی‌ها نیز با تحریم خرید نفت از ایران و سپس تحریم صادرات و واردات ایران تلاش جدیدی را برای به زانو در آوردن آن و قبول قطعنامه از مقامات ایرانی آغاز کردند. در واقع، سیاستمداران آمریکا مایل به تحمیل این راهبرد به ایران بودند که بدون قبول قطعنامه و آتش‌بس در جنگ زمینی، قادر به اجرای آتش‌بس جزئی برای پایان دادن به جنگ در دریا و عرصه‌های سیاسی و اقتصادی نیستند و فشارها به ایران همچنان ادامه خواهد یافت. راهبردی که به انزوای فزاینده سیاسی و استراتژیک ایران انجامید.

۶. حمله به کویت و پیچیده‌شدن شرایط نظامی منطقه

با شدت گرفتن حملات عراق در خلیج فارس، رهبران این کشور امیدوار بودند، ایران ابتکار سازمان ملل (قطعنامه ۵۹۸) برای پایان جنگ را بپذیرد، اما حادثه‌ای غیرمترقبه باز هم اوضاع نظامی منطقه را پیچیده‌تر از گذشته کرد. عراق با حمله به جزیره خارک و یدک کش

«خضرا» و یک فروند کشتی پانامایی، حملات هوایی خود در خلیج فارس را گسترش داد. در پی این حملات، سخن‌گوی نظامی عراق (عبدالجبار محسن) گفت:

«عراق حملات و بمباران‌های شدید خود را علیه شهرهای ایران از سر خواهد گرفت. عراق در پاسخ به هرگونه حمله علیه بغداد، قادر به زدن شهرهای ایران با ده‌ها تن مواد منفجره است... فعالیت نیروی هوایی عراق فعلاً به هدف‌های اقتصادی که ایران از آن در تجاوز خود علیه عراق استفاده می‌کند، محدود است. عراق حمله به این هدف‌ها را تا زمانی که تهران اجرای قطعنامه شورای امنیت را بپذیرد ادامه خواهد داد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۶۵، ۱۳۶۶/۶/۱۰: ۷). در پی این حملات، کشتی کویتی «جبل علی» هم‌زمان با حرکت پنجمین کاروان کشتی‌های کویتی تحت حفاظت امریکا در خلیج فارس، هدف حمله قرار گرفت. در این زمینه خبرگزاری آسوشیتدپرس خبر داد:

«یک قایق تندرو در اولین حملهٔ تلافی‌جویانهٔ ایران از زمان آغاز حملات هوایی اخیر عراق، یک کشتی باربری حامل پرچم کویت را هدف حمله قرار داد... این کشتی متعلق به شرکت «یونایتد عرب» متعلق به هفت کشور خلیج فارس از جمله عراق است» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۶۵، ۱۳۶۶/۶/۱۰، ص ۱۹).

تنها سه روز پس از حمله به کشتی پانامایی، در حالی که نیروی هوایی عراق مراکز صنعتی، پالایشگاه‌ها، تأسیسات و کشتی‌های حامل نفت ایران را بمباران می‌کرد، در تاریخ ۱۳۶۶/۶/۱۳ ساعت چهار صبح به وقت محلی یک فروند موشک از نوع کرم ابریشم به پایانه‌های نفتی کویت در ساحل خلیج فارس اصابت کرد. اصابت موشک به کویت بازتاب‌های گوناگونی داشت، بسیاری از تحلیل‌گران نظامی و سیاسی این رویداد را تحولاتی مهم در جنگ ایران و عراق ارزیابی کردند. هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی ایران و نمایندهٔ آیت‌الله خمینی در شورای عالی دفاع این کشور در ارزیابی از پیدا شدن مین در آب‌های خلیج فارس، حملهٔ قایق‌های تندرو به نفت‌کش ژاپنی، ورود قایق‌های تندرو امریکا به آبهای خلیج فارس، برخورد یک موشک سرگردان به سواحل کویت گفت، به طور کلی وقوع این حوادث در جهت برنامه‌های امریکا برای گسترش نفوذ و حضور در منطقه است و امریکایی‌ها در تلاش هستند تا آن چنان خطر را برای کشورهای منطقه جدی کنند که آنها را وادار به دادن پایگاه و تسهیلات به ناوگان امریکا نمایند (یزدان‌فام، ۱۳۸۷: ۵۴۴). وی همچنین گفت: «با مجموعه اطلاعاتی که ما داریم و با مجموعه محاسباتی که می‌کنیم، این اتفاق ممکن است پیش بیاید که درگیری از حد ما و عراق تجاوز بکند، ما باید برای آن روز آماده باشیم. اگر چنین اتفاقی بیفتد، امریکا، فرانسه، عربستان و کویت از همه



بیشتر پشیمان خواهند شد... عقب‌نشینی ناوگان امریکا ساده‌تر از بردن جنازه‌های سربازان امریکایی با پرچم امریکا به کشورشان است» (همان: ۵۴۴).

در مجموع، اصابت موشک به سواحل کویت در پاسخ به حملات گسترده عراق به تأسیسات و کشتی‌های نفتی ایران، جنگ را وارد شرایطی کرد که تشدید وضعیت نظامی در خلیج فارس اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. تلاش امریکا برای حفظ صدام و پایان جنگ براساس قطعنامه ۵۹۸ و بدون طرف پیروز، شرایطی بود که امریکایی‌ها در پی تحقق آن بودند و این مسئله چندان با اهداف آرمانی ایران منطبق نبود.

۷. تغییر در استراتژی عملیاتی ایران در جنگ و عملیات والفجر ۱۰

پیشروی دشوار و محدود سپاه در عملیات کربلای ۵ و در ادامه آن عملیات کربلای ۸ در منطقه شلمچه، بیش از هر چیز نشان‌دهنده این موضوع بود که ابتکارهای به کار گرفته شده در منطقه جنوب مانند، تغییر زمین منطقه عملیات از خشکی به آب (هور)، عبور از رودخانه عریض و خروشان اروند و ... کارایی خود را از دست داده و سپاه برای اجرای عملیات در چنین محورهایی (جنوب) به نیرویی بیش از ۵۰۰ گردان، تانک، نفربر و تجهیزات زرهی، پوشش هوایی مناسب و گسترده و ... نیاز دارد که تأمین آن تقریباً غیرممکن بود. از سوی دیگر، سپاه پاسداران به عنوان توان هجومی کشور ناچار بود برای حفظ ابتکار عمل، وارد آوردن ضربه مؤثر به ارتش عراق و کسب پیروزی در صحنه زمینی جنگ حداقل یک عملیات بزرگ در سال انجام دهد. بنابراین با توجه به بن‌بست عملیاتی در مناطق جنوب، سپاه برای انجام عملیات سالانه، منطقه شمال غرب را انتخاب کرد. محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران در دوران جنگ در این باره می‌گوید:

«از کربلای ۵ به بعد ما در جنوب به بن‌بست رسیدیم... در ادامه کربلای ۵، عملیات کربلای ۸ را انجام دادیم و به طور کل میدان نبرد در منطقه کربلای ۵ را آزمایش کردیم. حتی در ادامه عملیات والفجر ۸ هم یکی دو تا عملیات ترمیمی انجام دادیم. آنجا هم میدان نبرد را آزمایش کرده بودیم. تاکتیک عبور از آب هم امتحانش را پس داده بود. جزیره مینو، جزیره ام الرصاص، عملیات‌های خیبر و بدر در هورالهویزه را هم رفته بودیم. دیگر هیچ آبی نبود که ما در منطقه جنوب از آن عبور نکرده باشیم. لذا همه این مسایل دست به دست هم داد که جنوب دیگر تمام شده است. بنابراین وارد جبهه شمال شدیم» (دروردیان، ۱۳۸۹: ۱۸۰).

ورود به جبهه‌های شمال غرب کشور در سال ۱۳۶۶ با سایر سال‌های جنگ تحمیلی که عملیات‌های محدود انجام می‌شد، تفاوت داشت. در این سال، رویکرد جدیدی برای



۳۶

سال دوم
شماره ۶
تابستان ۱۳۹۲

عملیات در شمال غرب صورت گرفت که از نظر هدف و سرمایه‌گذاری با سال‌های قبل تفاوت داشت. اعلام آمادگی قرارگاه رمضان مبنی بر امکان پیش‌برد جنگ در جبهه شمال غرب با کمک نیروهای معارض، تا حد زیادی راه‌گشای بن‌بست در جبهه‌های جنوب شد. بنابراین احتمال اجرای عملیات موفق در این جبهه‌ها با هدف رسیدن به نقاط استراتژیک عراق، بخشی از هدف سپاه را شامل شد. با این همه، نکته اصلی که سبب رویکرد جدید سپاه شد، بن‌بست در مناطق عملیاتی جنوب بود. فرمانده سپاه در این باره پس از عملیات کربلای ۵ اظهار داشت: «ما در جنوب فاقد ابتکار عمل هستیم» (اردستانی، ۱۳۸۷: ۳۱۵).

نکته دیگری که در ایجاد این رویکرد مؤثر بود، تضمین موفقیت در عملیات بود. فرمانده سپاه با این تصور که امکان پیروزی در عملیات در مناطق جنوب به حداقل کاهش یافته، گفت:

«دیگر از این به بعد جایی نمی‌رویم که نشود موفق شد. ما دیگر جایی که موفق نباشد، عمل نمی‌کنیم. ما دنبال موفقیت می‌گردیم. ... اگر از دو عملیات، یکی ارزش زمینش بیشتر باشد ولی احتمال موفقیتش کمتر باشد و دیگری ارزش زمینش کمتر باشد ولی احتمال موفقیتش بیشتر باشد، ما در این شرایط، دومی را انتخاب می‌کنیم» (همان: ۳۱۶).

به رغم استدلال‌هایی که فرماندهی سپاه برای رویکرد جدید عملیاتی در سال ۱۳۶۶ عنوان می‌کرد، تردید و ابهام در این زمینه بسیار بود. از یک سو اهداف نظامی و سیاسی در دو منطقه جنوب و شمال غرب با یکدیگر قابل مقایسه نبودند و از سوی دیگر آماده نبودن پشتیبانی‌ها در غرب، کوهستانی و برف‌گیر بودن این مناطق در زمستان، انطباق نداشتن ساختار و سازمان یگان‌ها با مناطق شمال غرب، اعتقاد نداشتن فرماندهان به عملیات در مناطق شمال غرب و... اجرای عملیات در این مناطق را با دشواری روبه‌رو می‌کرد. حسین اردستانی درباره این دشواری و راه‌حل خروج از آن می‌نویسد:

اهمیت هدف‌های جنوب و نقش تعیین‌کننده آنها در سرنوشت جنگ و دستیابی به هدف‌های سیاسی، شکل‌گیری و انطباق سازمان رزم سپاه با عملیات در منطقه جنوب؛ و در مقابل، عدم اهمیت و استراتژیک نبودن مناطق شمال غرب، عدم آمادگی عقبه‌های این مناطق برای پشتیبانی از تک و عدم اعتقاد فرماندهان یگان‌ها و قرارگاه‌ها به انجام عملیات در منطقه شمال غرب و غرب به عنوان تمرکز فعالیت‌های نظامی و انجام عملیات گسترده، محدودیت‌های جوی و عوامل دیگری از این دست، جابه‌جایی الویت جغرافیایی در ادامه جنگ را با دشواری روبه‌رو ساخته بود. از این رو، تغییر این استراتژی نیاز به پشتوانه و چهارچوب فکری جدیدی داشت تا فرماندهان نسبت به این تغییر متقاعد شوند. در واقع،



این مشکل در هر مقطع از جنگ که ابتکار جدیدی وارد عرصه طراحی و تصمیم‌گیری می‌شد، وجود داشت، اما این بار از شدت بیشتری برخوردار بود. فرمانده سپاه برای حل این مسئله از دو طریق اقدام کرد:

الف) ترسیم وضعیت جبهه‌های جنوب و عدم امکان انجام عملیات در آنها.
ب) ارایه جمع‌بندی جدیدی از چگونگی غلبه نظامی بر عراق و شکست این رژیم در جنگ و همچنین، جایگاه منطقه شمال غرب و جنگ نامنظم در ادامه نبرد (همان: ۳۱۶ و ۳۱۷).

با چنین رویکردی، فرمانده سپاه سازمان و یگان‌ها را به مناطق غرب و شمال غرب کشور گسیل داشت تا از این طریق تحول جدیدی در جنگ به وجود آورد. وی امیدوار بود با انجام عملیات سالانه در شمال غرب کشور و تصرف اهدافی مهم در این منطقه، ارتش عراق نیز به این مناطق آمده و از تمرکز قوای دشمن در جنوب کاسته شود. در صورت تحقق چنین هدفی، امکان مراجعه به جنوب کشور و اجرای عملیات در مناطق جنوب امکان‌پذیر می‌شد. در هر حال، در سال ۱۳۶۶ مجموعه سپاه پاسداران در جبهه‌های غرب و شمال غرب متمرکز شدند تا عملیات سالانه کشور را در این مناطق انجام دهند.

حضور سپاه پاسداران در مناطق عملیاتی غرب و شمال غرب با عملیات کربلای ۱۰ آغاز شد. در این عملیات که هدف آن اتصال عقبه مناطق آزاد شده در کردستان عراق به ایران و باز شدن عقبه نیروهای معارض بود. هم‌زمان با عملیات کربلای ۱۰، عملیات فتح ۵ و در پی این دو عملیات، عملیات‌های نصر ۴ در منطقه ماووت و در تاریخ ۱۳۶۶/۳/۳۱، عملیات نصر ۷ در منطقه دوازده، بلغت و سردشت در تاریخ ۱۳۶۶/۵/۱۴، عملیات نصر ۸ در منطقه ماووت و در تاریخ ۱۳۶۶/۸/۲۹، عملیات بیت‌المقدس ۲ در محور ماووت در تاریخ ۱۳۶۶/۱۰/۲۵، عملیات بیت‌المقدس ۳ در محور ماووت در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۳ و در نهایت عملیات والفجر ۱۰ در منطقه حلبچه در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۴ انجام شد که هرکدام موفقیت‌هایی را در پی داشت.

در این میان، عملیات والفجر ۱۰ به دلیل گستردگی و اهمیت اهداف، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. نیروهای ایران در این عملیات توانستند دره دربندیخان و شهر حلبچه را به تصرف در آورند و خود را به سد دربندیخان نزدیک کنند. ارتش عراق براساس استراتژی جدید خود، نیروهای اصلی خود را به این منطقه اعزام نکرد و تنها با بمباران گسترده شیمیایی از مردم کردستان عراق و رزمندگان ایران استقبال کرد. روزنامه واشنگتن پست در این‌باره نوشت:



«اکراه و بی میلی عراق در هفته‌های اخیر در مورد دست زدن به یک ضد حمله و یا تقویت دو واحدی که در کرانه دریاچه دربندیخان در دام نیروهای ایرانی گرفتار شده‌اند، ظاهراً با استراتژی جدید بغداد تطابق دارد و بدین ترتیب دولت بغداد ترجیح داده کنترل سرزمین‌های خود را در مرکز و جنوب در دست داشته باشد و به جای آنکه پیاده نظام خود را دستخوش تلفات سنگین سازد، زمین را در شمال به ایران واگذارد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۷، ۱۳۶۷/۱/۷: ۲۳).

با انجام عملیات والفجر ۱۰ در منطقه شمال غرب و تصرف شهر حلبچه، ایران به هیچ یک از اهداف خود در عملیات سالانه دست نیافت. ارزیابی‌های نظامی نشان می‌داد که ایران با انجام این عملیات در مقایسه با جبهه جنوب نه تنها نتوانسته به هدف مهمی دست یابد بلکه به درگیر کردن بخش مهمی از توان ارتش عراق و در نتیجه تجزیه نیروهای این کشور در جنوب نیز موفق نشده است. علاوه بر این، با حملات گسترده شیمیایی عراق به شهر و منطقه عمومی حلبچه، مسیر جدیدی پیش روی ارتش این کشور مبنی بر استفاده از سلاح شیمیایی در دفاع قرار گرفته است.

ارتش عراق با اعزام نکردن نیروهای اصلی خود به منطقه شمال غرب و در مقابل، درگیر شدن توان اصلی سپاه در این مناطق، زمینه‌های تحول اساسی در جنگ را فراهم کرد و ارتش این کشور با استفاده از غفلت و فقدان حضور نیروهای سپاه پاسداران در جنوب، تهاجم به شهر فاو را که نقطه آغاز تغییر شرایط نظامی در جنگ ایران و عراق بود، فراهم کرد.

۸. تشدید حملات هوایی عراق به مناطق مسکونی و حملات موشکی به تهران

هم‌زمان با تشدید فشارهای نظامی به ایران در خلیج فارس، عراق در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۸ حمله به مناطق مسکونی را نیز آغاز کرد. عراق این مرحله از جنگ شهرها را با شلیک موشک به تهران شروع کرد که بازتاب‌های متفاوتی در داخل و خارج از کشور داشت. رسانه‌ها و تحلیل‌گران خارجی و داخلی عمدتاً بر نقش شوروی در این مرحله از جنگ تأکید داشتند و معتقد بودند، شوروی با این اقدام قصد دارد شرایط تأثیرگذاری بر دو طرف جنگ را حفظ و از این طریق، علاوه بر حل مسئله جنگ، مشکلات خود را در افغانستان نیز برطرف کند. درباره اهداف عراق نیز چنین تحلیل می‌شد که عراق در این مرحله از جنگ شهرها با حمله موشکی به تهران و شایعه استفاده از سلاح‌های شیمیایی، فشار روانی مضاعفی را به مردم ایران وارد می‌کند تا اعتماد آنها نسبت به حکومت کاهش یافته و باور



آنها نسبت به ادامه جنگ تغییر کند، چراکه در این صورت بسترهای لازم برای پایان جنگ فراهم خواهد شد. صدام در مصاحبه با روزنامه مصری «الاهرام» دلیل تشدید جنگ شهرها را چنین عنوان کرد:

«هرگاه ایران درک کند که خسارات ناشی از جنگ برایش هولناک است، دست صلح را دراز خواهد کرد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۳۶۵، ۲۹/۱۲/۱۳۶۶: ۲۸)

آنتونی کردزمن تحلیل‌گر نظامی درباره این مرحله از جنگ شهرها می‌نویسد: «به نظر می‌رسد عراق انگیزه‌های فراوانی برای شروع مرحله جدید جنگ موشکی داشته است. جنگ شهرها بر عمومیت و گسترش وخامت جنگ افزود و تلاش سازمان ملل را برای آتش‌بس تسریع کرد. از طرفی، این جنگ وسیله‌ای برای وارد آوردن ضربه به ایران بود، زیرا پیچیدگی‌های سیاسی متأثر از آن در مقایسه با جنگ نفت‌کش‌ها در خلیج فارس کم‌تر بود و در عین حال، مردم ایران و پشتیبانی آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد. عراق به سرعت در هدف نخست خود به موفقیت دست یافت و جنگ موشکی توجه جهانی را به خود جلب کرد» (کردزمن، ۱۳۸۹: ۲۰۲).

هدف سیاسی که عراق از جنگ شهرها دنبال می‌کرد از برخی جهات مهم‌تر از تأثیرات نظامی آن بود. به نظر می‌رسید عراق جنگ موشکی را با هدف افزایش شکاف میان ایران و شوروی آغاز کرده بود، که در این صورت با حملاتی که در داخل ایران به شوروی شد، عراق به هدف خود دست یافته بود. دولت ایران چند روز پس از آغاز حملات موشکی اعلام کرد که قطعات کشف شده از موشک‌های عراق نشان می‌دهد که این موشک‌ها در سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ [۱۳۶۴ و ۱۳۶۵] در شوروی تولید شده است (همان: ۲۰۳). ایران به صورت آشکار از اتحاد جماهیر شوروی به دلیل تحویل موشک‌های اسکاد به عراق انتقاد کرد و مردم تهران و اصفهان علیه سفارتخانه و کنسولگری این کشور تظاهرات کردند. هرچند تغییر در سر جنگی این موشک‌ها، قدرت تخریب آنها را کاهش داده بود، اما صدای مهیبی که این موشک‌ها تولید می‌کردند، اثرات روانی منفی بر روی مردم می‌گذاشت و شیشه‌های منازل تا فواصل زیادی از محل انفجار موشک شکسته می‌شد. در صورت اصابت هریک از این موشک‌ها به مناطق مسکونی، خصوصاً در جنوب تهران، حداقل ۵۰ کشته و ۱۵۰ مجروح به جای می‌گذاشت. در این دوره از جنگ شهرها، عراق هر روز تقریباً ده شهر ایران را هدف قرار می‌داد. تأثیر حملات جدید موشکی و هوایی عراق علیه ایران با گذشته بسیار متفاوت بود. ایرانی‌ها قبلاً می‌توانستند خود را با بمباران نسبتاً کوتاه‌مدت



و محدود عراق تطبیق دهند، اما در این مرحله از حملات هوایی و موشکی عراق به تهران و سایر شهرهای ایران، ضربات مداوم موشکی و هراس فزاینده از امکان استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی، تأثیر عمیقی بر روحیه مردم ایران گذاشته بود. کردزمن در این باره می‌نویسد:

«حملات موشکی عراق همراه با عوامل دیگری همچون ترس فزاینده از سلاح‌های شیمیایی، تأثیر منفی تلفات ایران در طول سال‌های گذشته، خستگی فزاینده مردم و نظامیان از جنگ، ناتوانی ایران از اجرای عملیات تلافی‌جویانه، وجود گزارش‌هایی مبنی بر بروز اختلاف‌های داخلی در کادر رهبری ایران، تنگناهای اقتصادی و افزایش قیمت‌ها در بازار سیاه، آگاهی از اینکه ایران در صورت توقف حملاتش دیگر در معرض تهدید قرار ندارد و ترس از سلاح‌های شیمیایی، عملاً جنگ را تا حد زیادی تحت تأثیر قرار داد» (همان: ۲۰۸). در هر حال، جنگ شهرها در مقاعد ساختن مسئولین جمهوری اسلامی به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تأثیر چندانی نداشت، اما فشار روانی به مردم و یأس و سرخوردگی آنها از جنگ و مهم‌تر از همه تداوم این وضعیت در صورت تداوم جنگ، عامل مؤثری بر رویکرد جدید ایران به جنگ تلقی می‌شد، رویکردی که احتمالاً تغییر گفتمان از جنگ به صلح را در پی داشت.

۹. توسعه سازمان رزم عراق و زمینه‌های تغییر در استراتژی نظامی این کشور

با تصویب قطعنامه ۵۹۸، روند توسعه و تجهیز ارتش عراق که از چند سال پیش آغاز و از ابتدای سال ۱۳۶۶ تشدید شده بود، نه تنها کاهش نیافت بلکه شدت بیشتری به خود گرفت. صدام در پیامی به نظامیان این کشور، ضمن آنکه صدور قطعنامه ۵۹۸ را یک پیروزی بزرگ برای عراق توصیف کرد، افزایش توان و آمادگی رزمی نیروهای مسلح عراق را یادآور شد و گفت:

«قدرت و مهارت سیاست و فعالیت‌های دیپلماتیک هرچه که باشد، در حفظ میهن به هنگام تجاوز مسلحانه خارجی ناتوان است و از تحقق بخشیدن به شعارهای صلح بر طبق آنچه که حقوق و منافع ما را حفظ کند، عاجز می‌باشد. مگر اینکه پشتوانه آن قوی و بازوی آن قادر به پیاده کردن اراده پایداری در صحنه باشد. شما سربازان، بازوی سیاست و پشتوانه قوی آن هستید... قطعنامه شورای امنیت هرچه که باشد، صلح جز با همبستگی مداوم، بیداری و هوشیاری و آمادگی برای فداکاری و آمادگی برای فراهم ساختن شرایط صحیح سازندگی نیروهای مسلح و ادای مسئولیت‌ها و شکیبایی بیش‌تر و آمادگی برای



رویارویی با تجاوز تحقق نمی‌یابد. دعوت شورای امنیت برای برقراری آتش‌بس و... تحقق پیدا نمی‌کند، مگر اینکه نیروی شما به رشد خود ادامه داده و هوشیاری شما فزونی گیرد و دشمن احساس کند که اگر به لجاجت ادامه داده و منطق و مبانی صلح را رد کند، حال و آینده را خواهد باخت» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۲۶، ۱۳۶۶/۵/۲: ۳۱ - ۳۰).

روند بازسازی و توسعه توان ارتش عراق که در پی شکست‌های سال‌های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ (عملیات والفجر ۸، کربلای ۱ و کربلای ۵) آغاز شده بود پس از پذیرش قطعنامه توسط این کشور شدت بیشتری گرفت و رهبری و فرماندهان نظامی ارتش عراق با جدیت بیشتری پروژه توسعه توان رزمی ارتش را دنبال کردند. این جدیت از دو رویکرد ناشی می‌شد: نخست همراهی بیشتر و کامل‌تر نظام بین‌الملل با عراق و دوم، تحقیری که صدام پس از شکست ارتش عراق در عملیات والفجر ۸، کربلای ۱ و کربلای ۵ متحمل شده بود. به طور کلی پس از انهدام سنگین ارتش عراق در فاو و شلمچه و از دست دادن دو منطقه استراتژیک در جنوب، رویکرد جدیدی در رهبری و فرماندهی ارتش عراق ایجاد شد. این درک که عمده‌تأ ناشی از ضرورت تغییر در استراتژی نظامی و عملیاتی ارتش این کشور بود، تحول در استراتژی نظامی، توسعه سازمان رزم و بهبود سلاح و تجهیزات ارتش عراق را در پی داشت و موجب تحولی جدید در وضعیت نظامی ارتش این کشور شد. این روند که در سال ۱۳۶۶ شدت بیشتری گرفته بود، پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ وارد دوران تکامل خود شد. فرماندهان ارتش عراق تصمیم گرفته بودند، استراتژی دفاعی خود را به استراتژی تهاجمی تبدیل کنند و با افزایش توان رزم، ضمن بازپس‌گیری مناطق اشغالی سرزمین‌های عراق، ابتکار عمل در جنگ را مجدداً به دست آورند. ژنرال حمدانی آخرین فرمانده سپاه گار عراق در این باره می‌گوید:

«صدام همیشه فاو را موضوع مهم و اصلی عراق می‌دانست، چون او مکرراً از آزادسازی سرزمین‌های عربی که ایران آنها را اشغال کرده بود، صحبت می‌کرد. او فهمیده بود نیرویی که می‌تواند به آن اتکا کند و فاو را پس بگیرد، گارد ریاست جمهوری است، البته اگر به آن فرصت کافی برای آموزش و گسترش می‌داد. بنابراین صدام با موضوع دو برابر کردن استعداد این نیرو (لشکرهای گارد ریاست جمهوری) و رساندن تعداد لشکرهای آن به ۸ یا ۱۰ لشکر کنار آمد. او بلافاصله یک برنامه گسترده طراحی کرد و درهای عضوگیری این نیرو را با حقوق بالا باز نمود... تقریباً طی ۶ تا ۸ ماه سیستم عضوگیری فعال بود و توانست واحدهای مختلف زرهی و پیاده را در این پادگان (هبانیه در استان الانبار) تشکیل دهد. این واحدها عبارت بودند از:



تیپ ۷ و ۸ پیاده مکانیزه، تیپ ۹ زرهی و تیپ ۱۲ کماندو. تیپ ۱۲ کماندو شبیه سایر تیپ‌های کماندویی نبود، بلکه چیزی شبیه به واحد پیاده و نیروی ویژه بود که ما نام آن را «مغاییر» گذاشتیم. به این ترتیب، تیپ ۱۲ مغاییر، تیپ ۲۶ عملیات ویژه، تیپ ۱۶ عملیات ویژه، تیپ ۳۶ عملیات ویژه دریایی و تیپ مأموریت دریایی تشکیل شدند. یگان آخر از غواصان تشکیل شد. تیپ غواصان در دریاچه هبانیه آموزش‌های غواصی و تک انجام می‌داد. استادان آنها متخصصانی بودند که فکر می‌کنم از مصر برای آموزش آمده بودند. تعدادی نیز افسر ارشد بودند که جنگ دریایی را می‌شناختند و با فناوری‌های زیرآبی آشنا بودند.

نیروی زمینی نیز بر قابلیت‌های توپخانه‌ای افزود و گردان‌های آن را توسعه داد. توسعه تجهیزات و مهارت و روند تدارکات گارد ریاست جمهوری با آموزش‌های بیشتر توسعه یافت. این آموزش‌ها در مناطق سخت مثل نخلستان و مرداب‌ها ادامه یافت. لشکرهای مدینه منوره، حمورابی و بغداد گارد ریاست جمهوری نیز تشکیل شد. لشکرهای مدینه منوره و حمورابی زرهی بودند و لشکرهای بغداد و بخت النصر واحدهای پیاده بودند. سپس لشکر کماندو در داخل واحدهای عملیات ویژه تشکیل شد. ارتش، ۵ لشکر به واحدهای خود اضافه کرد و گارد ریاست جمهوری از دو لشکر به یک سپاه ۵ لشکری گسترش یافت... صدام پابه‌پای ما می‌آمد تا از نوع آموزش‌ها و آمادگی نیروها مطلع شود. حسین کامل، داماد صدام، ناظر امور و مسئول تقاضاها و دریافت آنها در گارد ریاست جمهوری بود. ما هر چیزی که نیاز داشتیم او تهیه می‌کرد. او نقطه تماس ما با صدام بود. بودجه هنگفتی برای عضوگیری و برنامه‌های آموزشی صرف شد (کوبین رودز و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۵۸ - ۱۶۰). ارتش عراق با همه نواقص و اشتباهاتی که در سال‌های ابتدایی جنگ داشت و شکست‌های سنگینی را نیز در این ارتباط متحمل شده بود، به تدریج از نظر تجربه و تخصص بهبود یافت. توسعه کمی و کیفی ارتش عراق در طول سال‌های جنگ نشان می‌داد که فرماندهان و نیروهای رزمی این کشور به سطح قابل قبولی از حرفه‌ای‌گری نظامی رسیده‌اند. آنها در حد گسترده و نامحدودی از مستشاران خارجی کمک می‌گرفتند و دسترسی آنها به تسلیحات و فناوری‌های نظامی نامحدود بود.

عراق تا سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) ارتشی با استعداد ۸۰۰ هزار تا یک میلیون سرباز ایجاد کرد و بدین ترتیب، توان رزم خود را به ۷ سپاه و ۵۰ لشکر و نزدیک به ۷۷ [یگان] معادل لشکر ارتقا داد^۱ که همگی دژهای دفاعی بسیار مناسبی داشتند. علاوه بر این، عراق شبکه‌ای از راه‌ها را ایجاد کرده بود که به نیروهایش امکان حرکت بسیار سریع‌تر در

۱. توان نیروی زمینی ارتش عراق در ابتدای جنگ ۱۲ لشکر بود

طول خطوط دفاعی را می‌داد و به تدریج نیز توان رزم بالگردی و یگان‌های هوایی‌اش را بهبود بخشید بود. عراق همچنین به تدریج سیستم فرماندهی و کنترل و به طور کلی مدیریت نبرد نیروی هوایی‌اش را سامان داد و تا سال ۱۹۸۸ [۱۳۶۷ ش]، پایگاه‌های هوایی جدیدی در مناطق بصره و نجف و دست‌کم ۱۵ پایگاه هوایی عمده مجهز به آشیانه‌های هواپیما و تسهیلات پشتیبانی کامل ایجاد کرد. علاوه بر این، عراق تعداد بیشتری از هواپیماهای مدرن نظیر هواپیماهای سوخو ۲۲ و ۲۵ و میگ ۲۵ و ۲۹ از شوروی و نیز هواپیماهای میزا اف - ۱ از فرانسه تحویل گرفت و به تدریج سیستم‌های ره‌گیری و اکتشافی‌اش را نیز بهبود بخشید...

هر چند فشار مداوم حملات ایران، قابلیت عراق برای گسترش کامل این توان و نیز سازمان‌دهی و آموزش مجدد نیروهای عراقی را در طول سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ [۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ ش] محدود ساخته بود، اما این کشور در گسترش مداوم گارد ریاست جمهوری نخبه خود و دیگر نیروهایی که برای اجرای ضد حملات موفقیت‌آمیز به آنها نیاز داشت، موفق بود. عراق در آغاز سال ۱۹۸۶ [۱۳۶۵ ش] تنها ۷ تیپ گارد ریاست جمهوری داشت، در حالی که در اوایل سال ۱۹۸۸ [۱۳۶۶-۶۷] این نیرو به ۲۸ تیپ با استعداد نیرویی حدود ۱۰۰ هزار تن ارتقاء یافته بود (کردزمن، ۱۳۹۰، ج دوم: ۱۸۳ - ۱۸۴).

گسترش و توسعه ارتش عراق و یگان‌های گارد ریاست جمهوری این کشور تنها جنبه کمی نداشت و از نظر کیفیت آموزش، سلاح‌ها و تجهیزات مدرن و... نیروهای عراقی پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشتند. در مقایسه با ارتش عراق، نیروهای رزمی ایران توسعه چندانی نیافته بودند و از نظر سلاح و تجهیزات نظامی نیز وضعیت اسفباری داشتند. به عنوان نمونه نیروهای سپاه در عملیات والفجر ۸ و کربلای ۵ شامل حداکثر ۳۰۰ گردان بودند که با احتساب هر گردان ۳۰۰ نفر، تعداد نیروی رزمنده یگان‌های سپاه به حداکثر ۹۰/۰۰۰ تن می‌رسید که در مقایسه با ارتش عراق بسیار ناچیز بود. جالب توجه اینکه دو عملیات والفجر ۸ و کربلای ۵ تنها با اتکا به نیروهای رزمی سپاه انجام شد و نیروهای رزمی ارتش (پیاده و زرهی) در این عملیات‌ها نقشی نداشتند.

واحدهای ارتش عراق علاوه بر توسعه کمی، توسعه کیفی نیز پیدا کردند و این مسئله کارایی آنها را در جبهه‌های نبرد افزایش می‌داد. این واحدها، در خصوص عملیات‌های آفندی تهاجمی و نیز اجرای عملیات‌های مربوط به نیروهای ویژه زرهی و مکانیزه مرکب، آموزش‌های بسیاری دیده بودند. واحدهای گارد ریاست جمهوری به بهترین تسلیحات موجود مجهز بودند که تانک‌های تی - ۷۲ تنها بخشی از این تجهیزات بود. با این واحدها



به شکل ویژه‌ای رفتار می‌شد، از جمله اینکه آب آشامیدنی آنها به صورت بطری‌های یکبار مصرف تحویل می‌شد و تعداد زیادی کامیون برای تأمین پشتیبانی تدارکاتی در پیشروی‌ها و حملات تهاجمی به آنها داده شده بود. در اواخر سال ۱۹۸۷ [۱۳۶۶ ش]، این واحدها در قالب ۶ یگان معادل لشکر سازماندهی شدند که هر یک ۳ تا ۴ تیپ داشتند. این یگان‌ها، امکان سازماندهی نیروهای مرکب را برای پشتیبانی از برخی انواع خاص از عملیات‌ها را فراهم می‌کرد. آنها واحدهای مستقل توپخانه و بالگرد و گاهی نیز واحدهای پشتیبانی شیمیایی مستقل در حد سپاه داشتند. ... مسلماً نیروهای عراقی، آموزش‌های گسترده‌ای را در آب، هوا و زمین آغاز کرده بودند و به تمرین عملیات‌های آفندی از نوعی که برای اجرای ضد حملات در فاو، حوالی بصره و در مناطق کوهستانی ضرورت داشت، مشغول بودند (همان: ۱۸۵).

فرماندهان ارتش عراق هم‌زمان با توسعه کمی و کیفی یگان‌های رزمی خود، در پی تبدیل واحدهای شیمیایی به یک نیروی تهاجمی ویژه بودند. آنها که می‌دانستند، ایران در حملات تهاجمی‌اش به نیروهای پیاده متکی است، در پی وارد آوردن تلفات بیشتر به واحدهای پیاده زنده ایران بودند که عمدتاً از نیروهای بسیجی تشکیل یافته بود. تهاجم شیمیایی به این نیروها دو تأثیر عمده داشت: نخست اینکه با افزایش تلفات انسانی، توان تهاجمی ایران به شدت کاهش می‌یافت و دوم اینکه حملات شیمیایی به نیروهای ایران، رزمندگان و مردم ایران را از نظر روحی به شدت تضعیف می‌کرد و در این صورت استقبال از اعزام به جبهه کاهش می‌یافت.

عراق به طور فزاینده‌ای یگان‌های جنگ شیمیایی‌اش را به یک نیروی توانمند تبدیل کرد. اگرچه این کشور در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ [۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ ش] از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرده بود، اما هنوز با مشکلات عمده‌ای در استفاده مؤثر از این تسلیحات مواجه بود. به هر حال عراق دریافت که اثر گاز خردل در حملات بسیار پایاست و در طول سال ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ [۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ ش] به تدریج وسایل هدف‌گیری و پرتاب و نیز قابلیت پیش‌بینی الگوهای جهت باد را بهبود بخشید. عراق همچنین در اواسط سال ۱۹۸۷ [۱۳۶۶ ش]، به تولید مقادیر فراوانی گاز اعصاب پرداخت تا ذخایر عظیمی از این عامل ناپایا و بسیار کشنده را در اختیار داشته باشد و برخلاف گاز خردل، از این گازها در فاصله نسبتاً نزدیکی از نیروهای خودی و در مرحله اولیه تهاجم استفاده کند. این امر به عراق امکان داد تا سلاحی را به کارگیرد که تأثیر عمده‌ای هم در وارد آوردن تلفات و هم در ایجاد ترس و وحشت داشت (همان: ۱۸۵ - ۱۸۶).



در حالی که تغییرات درون ارتش عراق نشان می‌داد این کشور به سوی یک استراتژی، ساختار و سازمان جدید برای یک وضعیت جدید در حال حرکت است، فرماندهان نظامی ایران کمترین توجهی به این مسئله نداشتند و به طور مستمر در پی انجام عملیات سالانه به منظور در دست داشتن ابتکار عمل بودند. در این شرایط، رهبران عراق آخرین تغییرات را نیز در سیستم فرماندهی و کنترل ارتش ایجاد کردند و با جایگزین کردن فرماندهان حرفه‌ای و متخصص به جای فرماندهان بیشتر سیاسی که در تلاش برای حفظ خود و جایگاهشان نزد صدام بودند، به فرماندهان و افسران واحدهای رزمی بهای بیشتری دادند.

عراق در سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ [۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ ش] به سازمان‌دهی مجدد «شورای عالی دفاع» خود مبادرت کرد تا به فرماندهان و افسران واحدهای رزمی بهای بیشتری داده شود. همچنین به نظر می‌رسید که تشکیلات جدید به ویژه پس از نبرد بصره در سال ۱۹۸۷، اهمیت یافته و به کاهش تمرکزگرایی در ساختار فرماندهی عراق و توجه بیشتر به «حرفه‌گرایی» در مقابل «سیاست‌گرایی» کمک کرده است. یکی از بارزترین درس‌های جنگ ایران و عراق این بود که سیاست، فرماندهی مؤثر را از بین می‌برد و تمرکزگرایی و مدیریت افراطی جنگ نیز نقش مهم فرماندهان رزمی را در جریان تصمیم‌گیری از آنها می‌گیرد. این درسی است که بسیاری از کشورها آن را نادیده می‌گیرند، اما عراق با آغاز سال ۱۹۸۸ [۱۳۶۷ ش]، تا حدی آن را فرا گرفته بود (همان: ۱۸۷).

رهبران عراق در زمینه تقویت لجستیک و افزایش تحریک یگان‌های ارتش عراق نیز قدم‌های مؤثری برداشتند، ایجاد یک شبکه ترابری گسترده در کنار گسترش خطوط مواصلاتی که جبهه‌های میانی و جنوبی عراق را به یکدیگر متصل می‌کرد، گام‌هایی از این اقدام مؤثر بودند که به میزان قابل توجهی قابلیت و تحرک یگان‌های ارتش عراق را افزایش داد.

عراق همواره امکانات لجستیک و قدرت تحرک مناسبی داشت، اما در سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ [۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ ش] تعداد تریلرهای تانک‌بر و کامیون‌های خود را از ۱۰۰۰ به ۱۵۰۰ دستگاه افزایش داد و یک شبکه جاده‌ای ایجاد کرد تا بتواند نیروهایش را ظرف ۱۲ تا ۲۴ ساعت از جبهه مرکزی به جبهه جنوبی منتقل کند و برای اطمینان از اینکه نیروهای ایرانی با حمله از طریق جاده‌های شمال به جنوب در ساحل غربی رود دجله نتوانند خطوط ارتباطی بصره - بغداد را قطع کنند، بزرگراهی شش خطه از صفوان در مرز کویت احداث کرد که پس از گذشتن از شهرهای زیبر و ناصریه، به سمت شمال امتداد می‌یافت و به بغداد می‌رسید (همان: ۱۸۷ - ۱۸۸).

اگرچه توسعه و گسترش سازمان رزم ارتش عراق نه یک‌باره بلکه به تدریج ایجاد شد، اما نمی‌توانست در مدت کوتاهی کارایی نیروهای عراقی را تغییر دهد. این تغییر کمی و کیفی عمدتاً در سال ۱۳۶۶، هنگامی که مشکلات فزاینده ایران در اجرای عملیات بزرگ سالانه در جنوب ظهور کرد، صورت گرفت. در این سال سپاه پاسداران برای عملیات سالانه خود منطقه‌ای در شمال غرب کشور را در نظر گرفته بود. این تصمیم از این‌رو اتخاذ شده بود که به نظر اکثر قریب به اتفاق فرماندهان سپاه، مناطق عملیاتی جنوب مسدود شده و با حضور گسترده ارتش عراق در این مناطق و نیز مسلح بودن زمین‌های آن، امکان اجرای عملیات غافلگیرانه وجود ندارد. انتقال نیروی رزمی سپاه که در اواخر جنگ تنها نیروهای تهاجمی جمهوری اسلامی ایران به حساب می‌آمدند، فضای تنفس حیاتی را برای ارتش عراق فراهم آورد تا در نیمه دوم سال ۱۳۶۶، کارآمدی و قابلیت‌های یگان‌های خود را افزایش دهد و آماده حملات سراسری به مناطق اشغالی خود باشد. در مجموع در سال ۱۳۶۶، استراتژی عملیاتی ایران در جنوب به بن بست رسید و گسترش جنگ در خلیج فارس، ایران را ناخواسته به سوی درگیری با آمریکا برد. این تحولات فرصتی مناسب را در اختیار رهبران عراق قرار داد تا علاوه بر تغییر استراتژی نظامی عراق، توان رزمی ارتش این کشور را توسعه دهند. در واقع، تحولات نظامی سال ۱۳۶۷، متأثر از سرمایه‌گذاری‌های عراق به ویژه در سال ۱۳۶۶ بود.

۱۰. تغییر در استراتژی نظامی عراق و شروع حملات زمینی

با گذشت بیش از هفت سال از جنگ ایران و عراق، هیچ‌یک از دو کشور درگیر در جنگ نتوانسته بودند اهدافی را تصرف کنند که در شکست یا پیروزی یک طرف تعیین‌کننده باشد و یا اینکه طرف مقابل را وادار به تسلیم کند. در این بین، هدف رهبران عراق پس از توقف در روزهای نخست جنگ، جلوگیری از شکست کشورشان و وارد آوردن فشار به ایران برای پایان دادن به جنگ براساس شرایط کشور عراق بود. در مقابل، هدف ایران از جنگ پس از متوقف شدن اولیه عراق، بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی و نابود کردن ماشین جنگی عراق و سقوط صدام و حزب بعث عراق بود. در حالی که ایران برای دستیابی به اهداف خود، به جنگ به عنوان ابزار اصلی می‌نگریست و سپس نیم‌نگاهی به دیپلماسی و سیاست به عنوان ابزاری فرعی داشت، رهبران عراق پس از توقف اولیه در جنگ به راه‌حل‌های سیاسی برای پایان جنگ متوسل شده بودند و نیم‌نگاهی نیز به دفاع در مقابل تهاجم‌های ایران و فشارهای نظامی برای نابود کردن اقتصاد آن کشور داشتند. در هر حال،



در سال هفتم جنگ هیچ یک از دو کشور نتوانسته بودند به اهداف خود دست یابند. تنها در سال‌های میانی جنگ، ایران با انجام دو عملیات والفجر ۸ و کربلای ۵ موفق به تصرف دو منطقه استراتژیک فاو و شلمچه از عراق شد و این دو پیروزی در کنار توافق دو ابرقدرت برای پایان جنگ در سال هفتم منجر به صدور قطعنامه‌ای در شورای امنیت سازمان ملل شد که در سال هشتم مبنای پایان جنگ قرار گرفت.

در ادامه این روند، ایران براساس اهداف خود در جنگ به دنبال عملیات سالیانه خود در جبهه‌های زمینی به ویژه در منطقه جنوب بود که به دلیل بن بست عملیاتی در محورهای جنوب، ناگزیر استراتژی عملیاتی خود را تغییر داد و برای انجام عملیات سالانه خود به مناطق شمال غرب رفت. در مقابل، عراق با توجه به اجماع جهانی که برای حمایت از این کشور وجود داشت و نیز با توجه به گسترشی که نیروهای مسلح این کشور در سال‌های پایان جنگ داشتند، از عدم حضور نیروهای سپاه در جنوب و غفلت کلی ایران از مناطق جنوبی نبرد، سود برد و با تغییر استراتژی نظامی خود از پدافند به آفند (از دفاع به هجوم) موفق به تغییر موازنه نظامی جنگ به سود خود شد. عراق پس از پیشروی اولیه در خاک ایران، در زمین استراتژی دفاعی اختیار کرد و با نیروی هوایی و موشکی خود به مراکز نفتی، اقتصادی و مسکونی ایران هجوم آورد. اتخاذ استراتژی تهاجمی آزادسازی سرزمین‌های اشغالی توسط ایران و موفقیت در این زمینه، سبب تجدیدنظر عراق در زمینه روش‌های دفاعی این کشور شد و ارتش این کشور با مسلح کردن زمین‌های جنوب و تجدیدنظر در ساختار دفاعی، عملاً موفق به متوقف ساختن ماشین نظامی ایران شد. ایران در رویارویی با این شرایط روش خود را در انتخاب مناطق عملیاتی تغییر داد و در زمین‌هایی به سراغ ارتش عراق رفت که در آن دفاع مستحکم و تمرکز نیروی عراق خبری نبود. ایران با این تدبیر موفق به حضور در مناطق هور در دو عملیات خیبر و بدر شد. در ادامه این روند ایران با استفاده از اصل غافلگیری موفق شد در دو منطقه فاو و شلمچه بر ارتش عراق که از نظر نیرو، تسلیحات و امکانات بر نیروهای مسلح ایران برتری داشت، فائق آید. پس از دو عملیات موفق فوق بود که ابر قدرت‌ها در یک توافق استراتژیک پذیرفتند که با تصویب قطعنامه ۵۹۸ مانع از پیروزی ایران در جنگ شوند و جنگ را بدون طرف پیروز به پایان برسانند. ارزیابی‌های موجود از ناتوانی عراق در زمینه دفاع زمینی، در برابر افزایش نگرانی از برتری نظامی ایران، فرصتی را برای عراق فراهم کرد تا به شدت حملات هوایی خود به مراکز نفتی، اقتصادی و شهری ایران را افزایش دهد. اگرچه این حملات در کاهش توان

اقتصادی و نظامی ایران مؤثر بود، اما نمی‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر موازنه قوا به سود عراق داشته باشد. صدام پس از انجام عملیات کربلای ۵ و آزادسازی شلمچه، شکست فرسایشی و تدریجی در جنگ با ایران را احساس می‌کرد، به همین دلیل تصمیم به گسترش و توسعه سازمان رزم خود گرفت تا با تقویت نیروهای نظامی خود مانع از برتری نظامی ایران در جنگ شود. این روند با تصویب قطعنامه ۵۹۸ و حضور گسترده نظامی امریکا، غرب و تا حدودی شوروی و نیز تشدید فشارهای بین‌المللی و نظامی به ایران، زمینه‌های تغییر در استراتژی نظامی عراق را از دفاع به هجوم فراهم کرد و استراتژی نظامی جدید عراق با اشتباه استراتژیک ایران در انتقال منطقه اصلی نبرد از جنوب به شمال غرب، زمینه اجرا پیدا کرد و ۳۴ روز پس از تهاجم ایران به حلبچه عملیاتی شد.

در تغییر استراتژی نظامی عراق چند دلیل و متغیر نقش اصلی را داشتند. مهمترین این متغیرها را می‌توان در دو عوامل زیر جستجو کرد: نخست اینکه عراقی‌ها معتقد شده بودند برتری هوایی آنها بر ایران و افزایش حملات به مراکز نفتی، اقتصادی و مسکونی این کشور، به تنهایی نمی‌تواند به جنگ دو کشور پایان دهد و لازمه پایان جنگ، پیروزی در جنگ زمینی است که در کنار برتری اول، مقدمات تغییر موازنه قوا در جنگ را فراهم خواهد کرد و به جنگ خاتمه خواهد داد. دوم، فراهم شدن شرایط بین‌المللی برای پایان جنگ بود. در سال منتهی به سال پایان جنگ، قطعنامه ۵۹۸ تصویب شد و ایران موضع میانه‌ای نسبت به آن گرفته بود، دو ابرقدرت برای پایان جنگ به نتیجه قطعی رسیده بودند و قدرت‌های بزرگ برای فشار بیشتر به ایران جهت پذیرش قطعنامه در منطقه خلیج فارس حضور نظامی یافته و در تلاش برای اعمال تحریم‌های بیشتر بر ایران بودند. در واقع، عراق با برتری نظامی بر ایران می‌توانست محیط ملی ایران را با محیط بین‌المللی و خواست محیط ملی خود همگرا کرده و به جنگ خاتمه دهد.

در آستانه سال ۱۳۶۷ و در محیط ملی ایران تحولات بسیاری، زمینه‌های عملیاتی برتری نظامی عراق بر ایران را فراهم کرد. ایران در پایان عملیات کربلای ۵ و در سنگین‌ترین نبرد زمینی با عراق، همچون ارتش عراق متحمل تلفات سنگینی به ویژه در بُعد نیروی انسانی شد و در سال ۱۳۶۶، نتوانست به طور کامل این ضعف را جبران کند. ایران در سال ۱۳۶۵ برای عملیات سرنوشت‌ساز این سال توانسته بود حداقل ۳۰۰ گردان نیروی رزمی جذب کند، در حالی که جذب نیروی رزمی در عملیات والفجر ۱۰ که عملیات بزرگ سال ۱۳۶۶ محسوب می‌شد، حداکثر به ۱۱۰ گردان می‌رسید (آرشیو مرکز



اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، سند ۶۸۳). البته در این سال، نیروی انسانی تنها برتری نظامی عراق بر ایران نبود، بلکه ارتش عراق در کلیه زمینه‌های نظامی چه در سال ۱۳۶۶ و چه در سایر سال‌های جنگ همواره، بر ایران برتری داشت و ایران تنها به دلیل استفاده از ابتکار عمل‌هایی مانند نوع انتخاب مناطق عملیاتی، بهره‌برداری از ضعف‌های عراق در طراحی عملیات‌ها و استفاده از اصولی همچون غافلگیری موفق به برتری نسبی بر عراق شده بود که چندان نیز تداوم نداشت.

در این سال، ایران با تغییر استراتژی عملیاتی خود از جنوب به شمال غرب کشور، عملاً صحنه اصلی جنگ (جنوب) را ترک کرد و نیروهای کارآمد عملیاتی خود را به مناطق شمال غرب کشور برد که ارزش نظامی چندان نداشت. عملیات والفجر ۱۰ در منطقه حلبچه در زمستان این سال انجام شد و همانند سایر عملیات‌های گسترده پیشین منجر به درگیری عمیق نیروهای ایران با نیروهای اصلی ارتش عراق نشد. عراق با استفاده گسترده از سلاح شیمیایی به استقبال رزمندگان ایران و مردم بی‌دفاع گرد ساکن در این مناطق آمد و نیروهای اصلی خود را در جنوب حفظ کرد.

همچنین ایران در سال ۱۳۶۶، به دلیل حضور نظامی گسترده آمریکا در خلیج فارس به رویارویی ناخواسته‌ای تن داد که نتیجه عملی آن کاهش روحیه نظامی، صرف هزینه، نیرو و زمان در جنگ دریایی، فرعی شدن عملیات زمینی سالانه و... بود. علاوه بر این در سال ۱۳۶۶، نیروی هوایی ارتش عراق با حمله به مراکز اقتصادی، پایانه‌های نفتی و نفت‌کش‌های طرف قرارداد با ایران، خسارت‌های اقتصادی سنگینی به ایران وارد کرد که نتیجه آن کاهش شدید ذخیره‌های ارزی و قدرت خرید ایران بود. در کنار این مسئله، تحریم‌های بین‌المللی در کلیه زمینه‌ها علیه ایران شدیدتر شد و ایران در این سال و سال ۱۳۶۷، نتوانست حداقل نیازهای وارداتی خود را تأمین کند. در پایان این سال و ابتدای سال ۱۳۶۷ با بمباران‌ها و موشک‌باران‌های مناطق مسکونی کشور، خصوصاً شهرهای بزرگ و به ویژه تهران توسط نیروی هوایی عراق، این فشارها کامل‌تر شد و مردم ایران در وضعیت روحی و روانی نسبتاً ضعیفی قرار گرفتند. همچنین در این سال و در فروردین سال ۱۳۶۷، اختلاف‌نظرهای سیاسی و درگیری‌های جناحی به دلیل فرا رسیدن انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی، به اوج خود رسید. فضای داخلی کشور، حتی در میان رزمندگان، متأثر از انتخابات مجلس و فارغ از وضعیت نگران‌کننده جبهه‌های جنگ بود.

در ابتدای سال ۱۳۶۷، وضعیت در محیط ملی عراق به گونه‌ای متفاوت از ایران بود.



ارتش عراق به شکل غافلگیرکننده‌ای فریب نیروهای نظامی ایران را نخورد و نیروهای اصلی خود را برای مقابله با تهاجم سالانه ایران به مناطق شمالی این کشور گسیل نکرد. در پایان سال ۱۳۶۶ نیروهای رزمی ارتش عراق، خصوصاً لشکرهای گارد ریاست جمهوری، آماده اجرای عملیات در مناطق جنوبی جنگ بودند، ارتش عراق در این سال موفق شده بود ضمن گسترش سازمان رزم خود، کیفیت نیروهای رزمی خود را در زمینه‌های مختلف از جمله تجهیزات، آموزش، مانور، فرماندهی و... بهبود ببخشد. همچنین در این سال، عراق توانست از حمایت‌های بین‌المللی بیشتری نسبت به سال‌های قبل برخوردار شود. در سال ۱۳۶۶ کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس با کمک‌های مالی فراوان به این کشور، زمینه‌های رشد و شکوفایی ارتش عراق را بیش از گذشته فراهم کردند. عراق با جلب این حمایت‌ها و در سایه سنگین سکوت مجامع بین‌المللی، در کاربرد سلاح‌های غیرمتعارف، آزادانه‌تر عمل کرد و عملاً توانست از سلاح شیمیایی به عنوان یک عامل دفاعی یا هجومی بهره‌برداری کند.

در محیط بین‌المللی نیز کفه ترازوی جنگ به نفع عراق سنگینی می‌کرد. دوا بر قدرت با توافق سیاسی، قطعنامه‌ای را در شورای امنیت سازمان ملل تصویب کردند که برای پایان جنگ راه‌گشا بود. علاوه بر این، آنها بر سر مسئله اعمال تحریم‌های بیشتر از جمله تحریم تسلیحاتی علیه طرفی که قطعنامه جدید را نپذیرد، توافق کردند. تصمیم به پایان جنگ در محیط بین‌المللی تا اندازه‌ای جدی بود که به حضور نظامی گسترده آمریکا و سایر قدرت‌های جهانی در منطقه خلیج فارس منجر شد. این حضور تا آنجا پیش رفت که به درگیری‌های متعدد نظامی میان ایران و آمریکا و ایران با کشورهای حاشیه خلیج فارس منجر شد. در این سال، دبیرکل سازمان ملل با حمایت‌های غرب و خصوصاً آمریکا مصمم شده بود به نحوی به جنگ ایران و عراق پایان دهد و در برخی موارد از جمله محکومیت عراق در کاربرد سلاح‌های شیمیایی به ایران نزدیک شود.

در مجموع، در فروردین سال ۱۳۶۷ با تحولاتی که در جنگ خصوصاً در خلیج فارس رخ داده بود، روند وقایع به سود عراق ارزیابی می‌شد. به رغم تأکیدهای رهبری انقلاب و فرمانده عالی جنگ مبنی بر حضور جوان‌ها در جبهه‌های جنگ و اینکه درنگ امروز، فردای اسارت باری را به دنبال دارد،^۱ استقبال از اعزام به جبهه، شور و حال چندانی نداشت. در جبهه‌های جنگ، سپاه پاسداران سرگرم نبرد در جبهه‌های شمال غرب بود و نیروهای رزمی

۱. سخنرانی امام به مناسبت انتخابات مجلس شورای اسلامی، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷/۱/۱۵: ۱ و خطبه‌های آقای هاشمی رفسنجانی در ۱۳۶۷/۱/۲۵، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷/۱/۲۶: ۲.



یگان‌ها پس از نبردی طاقت‌فرسا در حلبچه، جهت استراحت در مرخصی به سر می‌بردند. این در حالی بود که یگان‌های ارتش عراق در حال آماده شدن برای حمله به منطقه فاو بودند. ارتش عراق در ساعت پنج بامداد روز یکشنبه ۱۳۶۷/۱/۲۸، با اجرای آتش سنگین و گلوله‌باران شیمیایی مواضع دفاعی ایران در فاو، تهاجم سنگین و گسترده خود را با بیش از ۴۸ تپ زیر نظر سپاه هفتم و سپاه گارد ریاست جمهوری آغاز کرد (درودیان، ۱۳۸۹: ۶۴). اگرچه فرماندهی قرارگاه سپاه مستقر در فاو با توجه به قراین و شواهد موجود، هشدار حمله عراق به فاو را صادر کرده بود، اما به دلیل تحرکات مداوم نیروهای عراق در فاو طی سال ۱۳۶۶ و اعلام آماده باش‌های مکرر، یگان‌های سپاه حساسیت خود را از دست داده و موضوع را چندان جدی نمی‌گرفتند. علاوه بر این، اکثر فرماندهان اصلی قرارگاه‌ها و یگان‌ها برای حضور در سمینار فرماندهان در باختران به سر می‌بردند و در منطقه فاو حضور نداشتند.

با حمله گسترده عراق، خط نیروهای خودی تا ظهر روز اول عملیات شکسته شد. با اینکه نیروهای سپاه چندبار موفق به عقب راندن دشمن از خطوط دفاعی خودی شدند، اما فرماندهان عراقی با اطلاع از حجم کم نیروها و تجهیزات ایران، مجدداً به خطوط دفاعی ایران حمله کردند و موفق به شکستن خطوط اولیه دفاعی شدند. فرماندهان سپاه با اطلاع از هجوم سنگین عراق به فاو، یکی پس از دیگری از شهر باختران خود را به منطقه جنوب و محور عملیاتی فاو رساندند و خواستار کمک‌های پشتیبانی از قبیل بمباران محورهای عملیاتی دشمن، استقرار پدافند هاگ و حضور هلی‌کوپترهای هوا نیروز شدند که متأسفانه تأمین نشد. در این لحظات، فرماندهان سپاه در تدارک عملیاتی علیه نیروهای عراقی بودند که تأخیر در تأمین نیرو، سبب تأخیر در اجرای عملیات شد و این اقدام نیز تأثیری در جلوگیری از پیشروی نیروهای عراقی نداشت. سرانجام نیروهای خودی پس از دو روز تلاش و مقاومت مجبور به تخلیه شهر فاو شدند و این منطقه پس از دو سال و سه ماه تخلیه شد (همان: ۷۱ - ۶۳).

سقوط فاو که حاصل تغییر در استراتژی نظامی عراق و برتری فوق‌العاده عراق در زمینه‌های نیرو، تجهیزات، سلاح و... بود، آغاز تحولی اساسی در جنگ ارزیابی شد. غافلگیری استراتژیک فرماندهان نظامی ایران نسبت به تغییرات صورت گرفته در ارتش عراق سبب شد تا موفقیت عراق غیرمنتظره تلقی شود و تحلیل دقیقی از آنچه ممکن بود، پس از بازپس‌گیری فاو توسط ارتش عراق صورت گیرد، انجام نپذیرد. شوک ناشی از پیروزی عراق، جبهه خودی به خصوص مرکزیت تصمیم‌گیری نظامی

ایران را دچار آشفتگی کرد و تصمیم‌گیری درباره وضعیت‌های پیش‌رو را با دشواری مواجه ساخت.

عراق پس از بازپس‌گیری فاو ابتکار عمل در جنگ را به دست گرفت و از یک موضع برتر و با روحیه‌ای تهاجمی، ایران را به تکرار این پیروزی‌ها تهدید کرد. فرمانده پیشین سپاه گارد ریاست جمهوری عراق در این باره گفت:

«آزادسازی شهر فاو سرنوشت جنگ را تغییر خواهد داد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۵۸، ۱۳۶۷/۲/۲۷: ۱۴).

این پیروزی سبب شد تا عراق با طرح اجرایی دبیرکل که در پنج ماده تنظیم شده بود، مخالفت کند. این طرح می‌توانست آغازی برای حل و فصل جنگ ایران و عراق باشد و پاسخ مثبت ایران به آن، مشکلات قبلی در اجرای قطعنامه ۵۹۸ را برطرف کند، اما عراق ایجاد هرگونه تغییر در مفاد قطعنامه ۵۹۸ را رد کرد. دکوئیار دبیرکل وقت سازمان ملل در این باره گفت: «ایران مفاد ده‌گانه قطع‌نامه را پذیرفته است، ولی با ترتیب اجرای آن مخالف است... ایران می‌خواهد که اجرای این قطعنامه با تشکیل کمیسیونی که مسبب آغاز جنگ را معلوم کند، آغاز شود، ولی عراق ایجاد هرگونه تغییر در مفاد این قطعنامه را نمی‌پذیرد» (کیهان، ۱۳۶۷/۳/۴: ۲).

در شرایطی که تحولات جنگ به سود عراق رقم می‌خورد و تلاش‌های صلح هنوز به نتیجه کامل نرسیده بود، ارتش عراق سی و هشت روز پس از حمله به فاو در صبح روز ۱۳۶۷/۳/۴ به منطقه شلمچه حمله کرد و به رغم هشجاری نیروهای خودی و آگاهی فرماندهان از حمله دشمن، خطوط دفاعی شلمچه در کمتر از یک روز سقوط کرد. پیروزی عراق در شلمچه نشان‌دهنده برتری عراق در کلیه زمینه‌ها بود. اینک فرماندهان عراقی با برتری روحی و پیروزی در استراتژی و تاکتیک به دنبال بازپس‌گیری جزایر مجنون در جنوب بودند.

سقوط مناطق شلمچه و فاو و پیش‌بینی حمله عراق به جزایر مجنون، موضوع تمرکز قوای نیروهای خودی در جبهه‌های جنوب را بیش از پیش مطرح ساخت. حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی فرماندهی جنگ معتقد بود نیروهای سپاه که در مناطق مختلف جبهه‌های جنگ پراکنده شده و انسجام خود را از دست داده‌اند، باید هرچه سریع‌تر در منطقه جنوب متمرکز شوند و از دسترسی عراق به اهداف بعدی جلوگیری کنند. اما ارتش عراق با حمله به جزایر مجنون در تاریخ ۱۳۶۷/۴/۴ در فاصله یک ماه پس از حمله به شلمچه، این منطقه را نیز تصرف کرد و فرصت تمرکز نیروهای سپاه را



در منطقه جنوب گرفت.

وضعیت نظامی جدید ایران نامطلوب به نظر می‌رسید. از یک سو، ایران با از دست دادن مناطق متصرفی، موضع قوی قبلی خود را برای فشار آوردن به مجامع بین‌المللی از دست داده بود و از سوی دیگر در کوتاه مدت قادر به مقابله با ارتش عراق و در نتیجه ادامه جنگ نبود. به همین دلیل تحلیل‌گران نظامی و سیاسی پیش‌بینی می‌کردند:

«ایران ممکن است با توجه به تحولات نظامی، تمایل بیش‌تری برای خاتمه بخشیدن به جنگ و بهبود رابطه با امریکا داشته باشد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۹۶، ۱۳۶۷/۴/۳: ۱۷).

ریچارد مورفی مدیر کل امور خاورمیانه در وزارت خارجه امریکا نیز در این باره گفت: «پیروزی‌های عراق بر ایران این واقعیت را به تهران فهماند که این جنگ را نمی‌توان برد. این، جنگی است که باید به آن خاتمه داد و مذاکره برای اعمال قطعنامه ۵۹۸ را آغاز کرد» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۰۴، ۱۳۶۷/۴/۱: ۱۹).

شکست‌های نظامی ایران در ماه‌های پایانی جنگ در جبهه‌های نبرد، همراه با فشارهای نظامی امریکا در خلیج فارس، مسیر پایان جنگ را بر اساس قطعنامه ۵۹۸ هموار کرد. در پی این شکست‌ها رهبری ایران به تجدیدنظر در ساختار و سیستم تصمیم‌گیری جنگ پرداخت و با تشکیل ستاد کل و انتصاب آقای هاشمی رفسنجانی به جانشینی فرماندهی کل قوا، نظم جدیدی را در ساختار تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری جنگ ایجاد کرد.

۱.۱. عملیات‌های سازمان مجاهدین خلق در سال پایانی جنگ

پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ و تجدید فشارهای بین‌المللی علیه ایران، سازمان مجاهدین خلق (منافقین) از این شرایط استفاده کرد و به عنوان بازوی نظامی صدام و ارتش عراق، تحرکات نظامی خود را در مرزهای ایران به شدت افزایش داد و همراه با کمک‌های اطلاعاتی به ارتش عراق، عملیات‌هایی را با کمک فرماندهان، توپخانه‌ها، نیروی هوایی و هوانیروز عراق علیه ایران طرح‌ریزی و اجرا کرد. ارتش آزادیبخش سازمان مجاهدین (منافقین) که در این زمان شامل سه تیپ به استعداد هزار نفر بود در نیمه دوم سال ۱۳۶۶ چند عملیات محدود در محورهای مریوان، عین خوش، مهران، پیرانشهر و کوشک انجام داد که دستاوردهای آن بسیار ناچیز بود. در این عملیات‌ها نیروهای سازمان با حمله به خطوط پدافندی ارتش ایران، نزدیک به هزار نفر را به اسارت گرفتند (شعبانی، ۱۳۹۲: ۲۲۷).



سازمان منافقین با انجام این عملیات‌ها و با در نظر داشتن اصلی شدن جنگ در خلیج فارس به این نتیجه رسید که عملیات‌های وسیع‌تر و با هدف‌های سرزمینی را در دستور کار خود قرار دهد.

جمع‌بندی نتایج عملیات‌های تیپ‌های رزمی (سه تیپ)، در آذر ۱۳۶۶ که برخی نقاط مرز را در بر گرفته بود، سازمان را به تدارک عملیات متمرکز و بزرگ رهنمون شد. هدف‌های عملیاتی این بار حمله وسیع به لشکرهای ارتش و سپاه بود (سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، ۱۳۷۴: ۱۴۱).

سازمان برای اجرای اهداف نظامی خود، زمستان سال ۱۳۶۶ را با کمک ارتش عراق صرف توسعه و آمادگی سازمان رزم خود کرد و هم‌زمان با درگیری‌های ایران با امریکا در خلیج فارس و آماده شدن ارتش عراق برای حمله به فاو، در حالی که نیروهای اصلی ایران در جبهه‌های شمال غرب درگیر عملیات والفجر ۱۰ بودند، در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۷ عملیات خود را به نام «آفتاب» در منطقه عمومی شوش آغاز کرد. هدف این عملیات، انهدام لشکر ۷۷ خراسان مستقر در خطوط دفاعی این منطقه بود (همان: ۱۴۴).

به گفته رهبران سازمان، در این عملیات، ارتش آزادیبخش از ۱۵ تیپ پیاده^۱ که دو تیپ آن متعلق به زنان سازمان بود، استفاده کرد و توانست با کمک توپخانه‌های ارتش عراق پس از شکستن خط دفاعی لشکر ۷۷، در عمق پدافندی این لشکر نفوذ کند و به یگان‌های احتیاط و پشتیبانی لشکر ۷۷ نزدیک شود. نیروهای سازمان با حمله به سنگرهای اجتماعی، تلفاتی به نیروهای تیپ یکم لشکر ۷۷ وارد آوردند. آنها در اواسط روز با جمع‌آوری غنایم و اسرا در حالی که از فرماندهان خود درخواست آتش توپخانه می‌کردند، از صحنه نبرد گریختند. سازمان با مجوز صدام، پس از این عملیات با به نمایش گذاشتن غنایم به دست آمده و اسرای لشکر ۷۷ نشان داد تا چه حد حاضر به همکاری با صدام و ارتش عراق برای تضعیف نیروهای ایران است. هرچه سازمان این عملیات را نیز همچون تحرکات قبلی با کمک گسترده ارتش عراق انجام داد، اما مسئولین سازمان از رابط اطلاعاتی عراق خواستند تا این عملیات به نام آنها ثبت شود. افسر اطلاعاتی عراق نیز در جلسه با سران سازمان و در مقابل درخواست مهدی ابریشمچی مبنی بر ثبت این عملیات به نام سازمان، گفت:

«قبل از اینکه به جلسه بیایم با وزیر تبلیغات ملاقات کردم و به توافقاتی رسیدیم. ایشان سلام رساندند. وزیر تبلیغات دستور دادند که تکذیبیه صادر شود و در رادیو بغداد، بخش فارسی

۱. استعداد هر تیپ بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ نفر است.



منعکس و انتشار یابد و به تمام خبرگزاری‌های خارجی و مطبوعات و روزنامه‌های خارجی داده شود. مضمون این تکذیبیه این است که عملیات را ارتش آزادیبخش ایران در خاک ایران انجام داده است و رژیم ایران بر آن سرپوش می‌گذارد» (شعبانی، ۱۳۹۲: ۲۳۳ - ۲۳۱).

رهبران سازمان مجاهدین به امید تکرار کمک‌های ارتش عراق به آنها و درک این نکته که فشارهای بین‌المللی در ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی به ایران در حال افزایش است، در صدد برآمدند تا عملیات دیگری را همچون عملیات آفتاب علیه ایران انجام دهند.

عملیات چلچراغ در ۱۳۶۷/۳/۲۸ در ساعت ۲۳:۳۰ در منطقه عمومی مهران آغاز شد. این عملیات با هدف تصرف شهر مهران، تسلط بر ارتفاعات مشرف به شهر مهران، به خصوص ارتفاعات قلاویزان و نیز ضربه زدن به لشکر ۱۱ امیرالمؤمنین سپاه و لشکر ۱۶ زرهی ارتش طراحی شده بود. طبق طرح عملیاتی که ارتش عراق آن را تهیه کرده بود، قرار بود نیروهای سازمان پس از آنکه توپخانه‌های ارتش عراق آتش سنگینی را اجرا کردند و خطوط دفاعی ایران توسط نیروهای عراق شکسته شد، وارد عمل شوند و به طرف شهر مهران حرکت کنند. با انجام مأموریت‌های ارتش عراق در این عملیات (ریختن آتش تهیه سنگین و شکستن خط) نیروهای سازمان وارد شهر مهران شدند و در اولین اقدام خود، تعداد اندکی از مردم را که در اطراف شهر مهران و روستاهای اطراف آن زندگی می‌کردند، به خاک و خون کشیدند. فرمانده لشکر ۱۱ امیرالمؤمنین سپاه با استفاده از تجربیات عملیات آفتاب، تصمیم گرفت با اجرای آتش سنگین و پر حجم روی مهاجمین، ابتدا نیروهای خود را سالم به عقب بکشد و سپس به سمت متجاوزین هجوم ببرد. نیروهای سازمان که قصد داشتند خود را به عقبه‌های واحدهای ایران برسانند، با هجوم نیروهای خودی مجبور به عقب‌نشینی شدند. در این فاصله افراد سازمان در داخل شهر مهران به رژه رفتن و فیلم‌برداری سرگرم بودند و تلاش داشتند با جمع‌آوری غنایم و اسرا، نمایش جدیدی را برای صدام تدارک بینند. در این عملیات، نزدیک به سه هزار نفر از مردم غیرنظامی و نیروهای سپاه و ارتش شهید، مجروح یا اسیر شدند و امکانات و تجهیزات سه گردان از نیروهای خودی منهدم شد. ارتش عراق با هماهنگی قبلی، تعدادی خبرنگار خارجی را با بالگرد به منطقه آورد و آنها پس از فیلم‌برداری از نمایش سازمان مجاهدین، منطقه را ترک کردند. نیروهای لشکر ۱۱ سپاه پاسداران با گذشت دو روز از عملیات، هماهنگی‌های لازم را برای بازپس‌گیری شهر مهران آغاز کردند و در یک عملیات تعقیب و گریز، نیروهای سازمان را مجبور به فرار

و عقب‌نشینی کردند. در این عملیات، سازمان مجاهدین خلق از نیروهای نفوذی خود در لشکر ۱۶ زرهی قزوین نهایت بهره‌برداری را کرد و علاوه بر استفاده از اطلاعات و راهنمایی‌های آنها، تعدادی از افسران لشکر ۱۶ را به کمک این عناصر اسیر کرد. پس از این واقعه، دادگاه نظامی برای محاکمه نفوذی‌های سازمان که توسط نیروهای خودی شناسایی و دستگیر شده بودند، تشکیل شد و هشت تن از آنها محاکمه و به اعدام محکوم شدند. حکم اعدام این افراد در شهر ایلام و در مقابل مردم اجرا شد. پس از عملیات چلچراغ، سازمان آماده شد تا با شعار امروز مهران، فردا تهران، عملیات بعدی خود را اجرا کند.

در مجموع، دو عملیات آفتاب و چلچراغ در کنار تهاجم گسترده زمینی ارتش عراق برای بازپس‌گیری مناطق تصرف شده و نیز فشارهای گسترده بین‌المللی به ایران، وضعیت جدیدی را در جبهه‌های جنگ ایجاد کرده بود که برآیند آنها منتج به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط مسئولین ایران شد.



۱۲. حمله موشکی امریکا به هواپیمای مسافربری ایران

پس از حملات زمینی عراق به ایران و بازپس‌گیری مناطق فاو، شلمچه، جزایر مجنون و... و نیز عقب‌نشینی اختیاری ایران از مناطق عملیاتی غرب و شمال غرب و تمرکز نیروهای سپاه در جنوب، تداوم جنگ از سوی نیروهای عراق محتمل به نظر می‌رسید. نیروهای نظامی عراق که ابتکار عمل در جنگ را به دست گرفته بودند و هر لحظه امکان حمله آنها به خرمشهر و آبادان و نیز برخی از شهرها در مناطق غربی کشور وجود داشت، قصد داشتند از موضع برتر به جنگ با ایران خاتمه دهند، به همین دلیل، قطعنامه ۵۹۸ که در اوج برتری ایران به تصویب رسیده بود، اکنون کآرایی لازم را برای عراق نداشت و مسئولین این کشور با حمایت شوروی قصد داشتند از روش‌ها و مسیرهای دیگری برای پایان جنگ استفاده کنند. از این‌رو، تصویب نشدن قطعنامه تحریم علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل به دلیل رأی ندادن شوروی و چین، در این راستا ارزیابی می‌شد. از سوی دیگر، ایران نیز با تمرکز نیروهای خود در جنوب، قصد مقابله با تعرضات جدید عراق را داشت. در چنین شرایطی، رهبران و سیاستمداران امریکا که تشدید جنگ زمینی میان دو کشور را محتمل ارزیابی می‌کردند و آن را برخلاف روند پایان جنگ براساس قطعنامه ۵۹۸ می‌دانستند، با

اقدامی جنایت‌کارانه، فشار خود را به ایران افزایش دادند تا ایران هرچه سریع‌تر با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به بهانه‌های عراق و حامی این کشور، شوروی برای تداوم جنگ پایان دهد و هرچه زودتر جنگ خاتمه یابد. این اقدام جنایت‌کارانه که هشدار قاطع به ایران تلقی شد در ۱۳۶۷/۴/۱۲، انجام شد و ناو وینسنس نیروی دریایی امریکا با شلیک دو فروند موشک به سوی هواپیمای مسافربری ایران که از بندرعباس عازم دبی بود، ۲۹۰ نفر انسان غیرنظامی را کشت. این حادثه به عنوان یک فاجعه انسانی بازتاب گسترده‌ای داشت. سران امریکا تلاش می‌کردند که افکار عمومی را نسبت به این حادثه منحرف کنند و کمتر در معرض بازتاب‌های منفی این عمل جنایت‌کارانه قرار گیرند. از سوی دیگر آنها با این اقدام می‌خواستند به مسئولین ایران این موضوع را تفهیم کنند که در صورت نپذیرفتن قطعنامه شورای امنیت، ایران باید در انتظار تکرار این‌گونه حوادث باشد.

پس از وقوع این حادثه، هرچند ریگان رئیس جمهور امریکا در توضیح آن گفت که ناوهای جنگی امریکا به اشتباه یک هواپیمای مسافربری جمهوری اسلامی را هدف قرار داده‌اند (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۰۶، ۱۳۶۷/۴/۱۳: ۱۹)، اما ترنر رئیس پیشین سیا (CIA) در ارزیابی این حادثه گفت: ما باید دقت کنیم که حادثه مصیبت‌بار در خلیج فارس، سیاست فشار بر ایران را که به نظر مؤثر می‌آید، تغییر ندهد (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۰۷، ۱۳۶۷/۴/۱۴: ۱۶).

همچنین ریگان پس از اظهارنظرهای کارشناسانی مانند «کردزمن، رابین رایت، ترنر و ...» با صدور بیانیه‌ای ضمن دفاعی دانستن اقدام امریکا، گفت: «نفع امریکا در خلیج فارس فقط در صلح است و همین امر ضرورت دستیابی هرچه سریع‌تر به هدف یاد شده را تقویت می‌کند» (همان: ۹ و ۱۰).

بازتاب این حادثه در ایران به گونه‌ای متفاوت‌تر از گذشته بود. در حالی که افکار عمومی ایران همچون گذشته به سمت مقابله به مثل تمایل داشت، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی جانشین فرماندهی کل قوا این حادثه را آزمایشی برای مجامع بین‌المللی دانست و گفت: «باید ببینیم که سازمان ملل چه می‌کند؟ شورای امنیت چه می‌کند؟ چشم انسان‌های صالح و همه عدالت‌خواهان دنیا به دروازه این مراکز دوخته شده است تا ببینند اینها وظیفه‌شان را چگونه انجام می‌دهند» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۷/۴/۱۵: ۲ و ۳).

این موضع‌گیری در مجامع بین‌المللی به تغییر موضع ایران در حوادث خلیج فارس تعبیر شد و چنین عنوان شد که سیاست خارجی جدید ایران حاکی از نرمش در تحولات

بین‌المللی است و ایران در پی تهاجمات اخیر عراق، قصد ندارد همچون گذشته از روش‌های خشونت‌آمیز استفاده کند. رادیو بی‌بی‌سی در این باره گفت: پیام آشکاری که از جانب ایران داده شد، حاکی از آن است که ایران می‌خواهد برای محکوم کردن ایالات متحده آمریکا به جامعه بین‌المللی روی بیاورد (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۰۸، ۱۳۶۷/۴/۱۵: ۵۵). رویکرد آرام ایران نسبت به این حادثه سبب شد تا دیپلمات‌ها، خودداری ایران از دست زدن به اقدام تلافی‌جویانه علیه آمریکا را کسب حمایت بین‌المللی در جنگ تعبیر کنند. موضوعی که ایران نیز به آن امیدوار بود (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۱۲، ۱۳۶۷/۴/۱۹: ۱۱۲).

۱۳. تداوم حملات زمینی عراق

ارتش عراق پس از بازپس‌گیری مناطق جنوب، حملات خود را برای آزادسازی مناطق تحت اشغال ادامه داد و پس از آن در ۱۳۶۷/۴/۲۱، در یک حرکت گسترده و با استعدادی بالغ بر ده لشکر، منطقه وسیعی را در غرب عین خوش، موسیان و جنوب دهلران به تصرف خود درآورد و در ادامه این حرکت، شهر دهلران را نیز تصرف کرد. در این سلسله عملیات، نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ضربات سنگینی را متحمل شد و لشکرهای ۲۱، ۷۷ و ۱۶، خسارت‌های سنگینی دیدند. این حملات که سقوط مقرر فرماندهی نیروی زمینی را به دنبال داشت بیشتر شبیه یک فاجعه بود.

عراق پس از این حملات تهدید کرد که عملیات‌های بعدی را تا تسلیم ایران در برابر خواست بین‌المللی، ادامه خواهد داد. بازتاب‌های بین‌المللی این حادثه نیز حاکی از به دست گرفتن ابتکار عمل در جنگ توسط عراق بود. نشریه ایتالیایی «لاریپوبلیکا» در این زمینه نوشت: «در وضعیت فعلی، ایران نه تنها ابتکار عمل را از دست داده است، بلکه قادر نیست از پیش‌روی دشمن جلوگیری کند» (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۱۱۹، ۱۳۶۷/۴/۲۶: ۱۱).

در مجموع با تحولات نظامی پیش آمده در جنگ و منطقه خلیج فارس و نیز سایر تحولات در محیط داخلی کشور و نظام بین‌الملل، ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. امام خمینی (ره) با توجه به اهمیت تبیین پذیرش قطعنامه ۵۹۸ برای مردم، در پیامی که به مناسبت حج منتشر کردند، توضیحاتی درباره پذیرش قطعنامه دادند که موجب التیام رزمندگان و مردم کشور شد. امام در این پیام دلیل اصلی پذیرش قطعنامه را تغییر شرایط بیان کردند.



ب) نظم جدید در جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸

وضعیت جدید نظامی در جنگ ایران و عراق پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ در نیمه دوم سال ۱۳۶۶ و نیمه اول سال ۱۳۶۷ به ویژه حملات زمینی ارتش عراق در ابتدای سال پایانی جنگ، زمینه‌ساز نظم جدیدی در ساختار نظامی ایران شد. رهبران کشور با درک وضعیت نظامی جدید به این نتیجه رسیدند که روند جنگ به سود ایران نیست و نیروهای مسلح ایران نه تنها مناطق متصرفی را در خاک عراق از دست داده‌اند، بلکه تهاجم مجدد عراق به داخل خاک ایران نیز محتمل است. مسئولین نظام با چنین درکی و با هدف بهره‌برداری از فرصت پیش آمده در زمینه پایان جنگ براساس قطعنامه ۵۹۸، تصمیم به تغییراتی در ساختار جنگ گرفتند که به صورت طبیعی نظم جدیدی را در سیستم فرماندهی و کنترل جنگ ایجاد می‌کرد.



۱. ساختار جدید فرماندهی و کنترل

در سال ۱۳۶۷ پس از تحولات نظامی پیش آمده که در مجموع از آن به عنوان وضعیت جدید نظامی یاد شد، رهبر انقلاب تصمیم گرفت حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی را که تاکنون فرمانده عالی جنگ بود با اختیارات کامل به مقام جانشینی فرماندهی کل قوا منصوب کند. این تصمیم از این رو اتخاذ شد که آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان فرمانده عالی جنگ تنها در حوزه مسایل نظامی مدیریت می‌کرد و سایر حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و قضایی کشور از کنترل ایشان خارج بود. با انتصاب ایشان در این مقام (جانشین فرمانده کل قوا) حوزه فرماندهی آقای هاشمی رفسنجانی به کلیه شئون و ساختارهای حکومتی تسری یافت و ایشان توانست از موضع جانشینی فرمانده کل قوا، کشور را در مسیر جنگ هدایت و کنترل کند.

آقای هاشمی رفسنجانی پس از قرار گرفتن در این پست، بدون درنگ ستاد تخصصی جنگ را برای کنترل و هدایت کشور در مسیر جنگ تأسیس کرد. ستادی که تا کنون در جنگ وجود نداشت و تنها شورای عالی دفاع مرجع تصمیم‌گیری در سطوح کلان جنگ، آن هم در بخش نظامی بود. با تشکیل ستاد فرماندهی کل قوا کلیه امور جنگ و کشور زیر نظر این ستاد قرار گرفت و امیدهای فراوانی برای همگرایی کشور و جنگ در بین فرماندهان و مسئولین کشوری و لشکری ایجاد کرد.

۶۰

سال دوم
شماره ۶
تابستان ۱۳۹۲

۲. ورود افراد جدید در ساختار تصمیم‌گیری

پس از تأسیس ستاد کل نیروهای مسلح، بحث دربارهٔ ریاست این ستاد و معاونت‌های تخصصی آن آغاز شد. آقای هاشمی با این انگیزه که تشکیل ستاد کل برای به‌صحنه آوردن کشور در جنگ بوده است و افراد جدید در این ستاد باید توانایی این کار را داشته باشند، ترجیح داد از میان گزینه‌های نظامی و شخصی، رئیس دولت وقت، آقای میرحسین موسوی را در این مسئولیت بگمارد. این انتصاب، عملاً می‌توانست ورود افراد جدید با ایده‌های جدید به حوزه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری جنگ را تسهیل کند. از این رو رئیس ستاد کل نیروهای مسلح و رئیس دولت، پس از مشورت با آقای هاشمی رفسنجانی افراد جدیدی را در ساختار این ستاد قرار داد که برای فرماندهان نظامی غیرمترقبه بود.

این افراد عبارت بودند از:

۱. حجت‌الاسلام حسن روحانی، مسئول پدافند هوایی کشور در ستاد کل
۲. حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی، معاونت تبلیغاتی و فرهنگی ستاد کل
۳. بهزاد نبوی، معاونت لجستیک و پشتیبانی ستاد کل
۴. محمد فروزنده، معاونت مهندسی ستاد کل
۵. علی شمخانی، مسئول اطلاعات و عملیات ستاد کل

این افراد در کنار تعداد دیگری از مسئولین در اوایل سال ۱۳۶۷ در ستاد کل مشغول فعالیت شدند تا هماهنگی‌های لازم میان دولت و نیروهای مسلح به وجود آمده و امور جنگ با انسجام، تدبیر و قوت بیشتری پیش برود. ورود وزرا و کارگزاران دولتی به صحنه تصمیم‌گیری جنگ نه تنها هماهنگی‌های بخش کشوری با لشکری را در مسایل جنگ افزایش می‌داد، بلکه متضمن ورود افکار، سلیقه‌ها و روش‌های جدیدی در مدیریت و هدایت جنگ بود که امیدواری‌ها را برای حل مسایل و مشکلات جنگ افزایش می‌داد.

۳. دریافت اطلاعات جدید

با ورود افراد جدید به صحنه تصمیم‌گیری و مدیریت جنگ و مدیریت این افراد در حوزه‌های مختلف جنگ، به نظر می‌رسید نحوهٔ رویارویی این افراد با مسایل مختلف جنگ، اطلاعات جدیدی را تولید خواهد کرد که تا پیش از این قابل مشاهده و درک نبود. در زمینهٔ انجام امور ستادی و فعالیت‌های کاری ستاد کل، جلسات متعددی میان اعضای این ستاد و فرماندهان جنگ برگزار شد که از این طریق اطلاعات جدیدی به رئیس ستاد



کل و جانشین فرمانده کل قوا منتقل شد. مهم‌ترین مسئله‌ای که در این دوران مطرح شد، دستور کار شرایط ادامه جنگ بود. آقای هاشمی رفسنجانی از ستاد کل و فرماندهان ارتش و سپاه خواست تا برنامه‌های خود را برای ادامه جنگ ارایه دهند. رئیس ستاد کل، فرمانده نیروی زمینی ارتش و فرمانده سپاه هر یک طرح‌های خود را برای ارائه جنگ به جانشین فرمانده کل قوا دادند تا تصمیمات لازم در این زمینه اتخاذ شود. در نامه فرمانده کل سپاه که به پیوست آن طرحی برای تداوم جنگ بود، اطلاعات نظامی جدیدی ارایه شده بود که تا این زمان بدین شکل مطرح نشده بود و برخی موارد آن نیز تازگی داشت. موضوعاتی مانند نیاز سپاه به ۱۵۰۰ گردان نیروی رزمی، نیازمندی تسلیحاتی و لجستیکی شامل صدها دستگاه تانک، نفربر، توپ، هواپیما و...، خروج امریکا از خلیج فارس به عنوان پیش‌نیاز غلبه بر ارتش عراق، نداشتن پیروزی تا چند سال، اطمینان نداشتن از شکست ارتش عراق، مسلح شدن ارتش عراق به سلاح‌های تاکتیکی اتمی و... در نامه دیگری که توسط رئیس ستاد کل به آقای هاشمی داده شد به کاهش درآمدهای دولت که عمدتاً به نفت متکی بود و نیز پایان ذخایر ارزی کشور اشاره شده بود و در آن تأکید شده بود که دولت قادر به تأمین هزینه‌های کلان جنگ نیست. این نامه‌ها تصویر جدیدی از جنگ در میان مقامات عالی کشور به خصوص رهبری انقلاب ایجاد کرد. آقای هاشمی رفسنجانی در این باره چنین می‌گوید: نامه فرمانده سپاه نشان داد که اهداف بلندمدت ایران به آسانی محقق نمی‌شود. این نامه با علم به واقعیت‌های جنگ و به صورت منطقی نوشته شده بود پس از آنکه نامه به رویت امام خمینی (ره) و فرمانده جنگ رسید، برداشت آنها این بود که امکان جنگیدن دیگر وجود ندارد و اگر واقعاً می‌خواهید بجنگید، این نیازها را تأمین کنید. ... بر اساس این نامه، چهار سال وقت نیاز بود تا اولین عملیات مهم اجرا شود. این درحالی بود که ایران روزانه تهدید می‌شد. آن نامه نشانه این بود که با توجه به شرایط موجود نمی‌توانیم بجنگیم. متن این نامه نظر اکثر فرماندهان جنگ بود (علایی، ۱۳۹۱: ۴۴۷).

در کنار این نامه‌ها، آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان جانشین فرمانده کل قوا، پس از شکست‌های ارتش و سپاه در جبهه‌های جنوب و از دست دادن مناطق عملیاتی مهم و استراتژیک، جلساتی را به طور اختصاصی با فرماندهان رده‌های مختلف جنگ برگزار کردند که تاکنون سابقه نداشت. در این جلسات وی اطلاعاتی از فرماندهان یگان‌ها دریافت کرد که به گفته ایشان تاکنون کم‌سابقه بود. از جمله اطلاعات جدیدی که ایشان

از فرماندهان دریافت کرده بود، نحوهٔ رویارویی رزمندگان با حملات گستردهٔ شیمیایی عراق در جبهه‌های جنگ بود. به گفتهٔ تعدادی از فرماندهان سپاه، ایشان پس از شنیدن خبر شهادت تعداد زیادی از رزمندگان به وسیلهٔ سلاح‌های شیمیایی، متأثر شده و گریه کرده بود. در مجموع، اطلاعات جدیدی که در این دوره به تصمیم‌گیرندگان اصلی جنگ در سطوح عالی کشور منتقل شد، نوع نگاه و تحلیل دربارهٔ حوزه‌های مختلف جنگ را تحت تأثیر قرار داد و تغییراتی اساسی در آنها ایجاد کرد.

۴. گفتمان جدید صلح محور

به طور کلی در کشور دو گفتمان اصلی دربارهٔ جنگ ایران و عراق و نحوهٔ پایان جنگ وجود داشت. پیروان گفتمان اول معتقد بودند که با تجهیز قوا و امکانات می‌توان بر ارتش عراق فائق شد و از این طریق، صدام و حزب بعث عراق را ساقط کرد. این روش نه تنها تضمینی برای حفظ نظام خواهد بود، بلکه توسعهٔ انقلاب اسلامی در عراق و منطقه را نیز به دنبال خواهد داشت. روش این گفتمان برای پایان جنگ، انجام حرکات نظامی در جبهه‌های جنگ بود. پیروان گفتمان دوم نیز راه‌حل صلح با دولت عراق را با هدف تأمین حداقل خواسته‌های جمهوری اسلامی دنبال می‌کردند. این عده معتقد بودند که با انجام یک عملیات نظامی مهم و تصرف نقطهٔ حساسی از سرزمین عراق می‌توان از طریق مجامع بین‌المللی وارد مذاکره با عراق شد و حداقل خواسته‌های نظام را تأمین کرد. پس از تصویب قطعنامه ۵۹۸ و پیدایش وضعیت نظامی جدید، گفتمان صلح فضای مناسبی برای طرح مجدد در مجامع تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی یافت. گفتمان صلح که از سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر توسط آقای هاشمی رفسنجانی مطرح و در خلال عملیات‌های بزرگ سپاه نیز بیان شده بود، با رویکرد جدید شورای امنیت سازمان ملل به جنگ ایران و عراق در قالب قطعنامه ۵۹۸، مجال بروز و ظهور جدی یافت و با تشدید درگیری‌های نظامی در خلیج فارس، به خصوص حملات موفق زمینی عراق به ایران در اوایل سال ۱۳۶۷، به گفتمان مسلط برای پایان جنگ در ایران تبدیل شد. جملات زیر نشان‌دهندهٔ تسلط گفتمان صلح بر گفتمان جنگ در این دوره است که به خوبی در دیدگاه‌های مسئولین کشور مشاهده می‌شود. هاشمی رفسنجانی دربارهٔ قطعنامه ۵۹۸ می‌گوید: در این قطعنامه نکات مثبتی دیدیم که حاضر شدیم پیرامون آن مذاکره کنیم. جمهوری اسلامی قطعنامه ۵۹۸ را به طور کلی رد نکرده است، چون در آن جای بحث می‌بیند (کیهان، ۲۱/۶/۱۳۶۶: ۲).



آقای هاشمی رفسنجانی در جلسه با فرماندهان، پس از سقوط فاو: از این پس زمان به نفع ما نخواهد بود (خبرگزاری جمهوری اسلامی، شماره ۳۲، ۱۳۶۷/۲/۱: ۱۳).

هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با تلویزیون ایتالیا: اگر واقعاً مصلحت را در این تشخیص دهیم که باید مصالحه کرد، ما این سیاست را می‌پذیریم (روزنامه کیهان، ۱۳۶۷/۲/۲۵: ۲).

جعفر محلاتی نماینده ایران در سازمان ملل: قطعنامه ۵۹۸ شامل بندی بود که مهم‌ترین خواسته ما را تأمین می‌کرد و آن اینکه، دبیرکل موظف است که کمیته‌ای برای تعیین متجاوز تشکیل دهد (روزنامه کیهان، ۱۳۶۷/۲/۲۶: ۳).

هاشمی رفسنجانی جانشین فرمانده کل قوا پس از انجام عملیات بیت‌المقدس ۷: درباره اصل جنگ ما تابع نظر مقام معظم رهبری هستیم و راه پایان جنگ در غیر میدان را هم مشخص کرده‌ایم (روزنامه کیهان، ۱۳۶۷/۳/۲۵: ۲).

هاشمی رفسنجانی جانشین فرمانده کل قوا: ما نباید اجازه دهیم که دشمن در دنیا بتواند ما را به عنوان جنگ‌طلب و صدام را به عنوان صلح‌جو معرفی کند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۷/۴/۱۲: ۱۴).

آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به پرسشی مبنی بر اینکه آیا در چهارچوب قطعنامه ۵۹۸ امکان صلح وجود دارد؟ گفت: یقیناً وجود دارد و ما فرمول استفاده از این قطعنامه را برای رسیدن به آتش‌بس تهیه کرده و در اختیار دبیر کل قرار داده‌ایم (روزنامه کیهان، ۱۳۶۷/۴/۳۱: ۲).

نامه وزیر خارجه ایران دکتر علی‌اکبر ولایتی به دبیرکل سازمان ملل: ایران از اجرای قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت به طور کل و به هم پیوسته پشتیبانی می‌کند (درودیان، ۱۳۸۹: ۱۵۶).

هاشمی رفسنجانی پس از عقب‌نشینی نیروهای ایران از حلبچه و برخی خطوط دفاعی دیگر گفت: استراتژی جدید ما سیاسی، نظامی و فرهنگی است (همان: ۱۶۲).

شکل‌گیری گفتمان جدید و مسلط شدن تدریجی این گفتمان در میان مسئولین کشور، این نوید را می‌داد که گزاره‌های جنگ به گزاره‌های صلح تبدیل شده‌اند. این گزاره‌ها عبارت بودند از:

۱. به الگوی صلح به عنوان یک راهبرد عملی باید توجه کرد،
۲. الگوی جنگ به مشکل و مسئله اصلی نظام تبدیل شده است،
۳. جنگ دیگر عامل حفظ نظام نیست،
۴. جنگ دیگر نمی‌تواند روشی برای حفظ ارزش‌ها تلقی شود،

۵. ادامه جنگ دیگر تداوم انقلاب نیست،

۶. جنگ دیگر ضامن حفظ اصول و ارزش‌های نظام نیست،

۷. جنگ در حال تخریب ارزشی برتر و عزیز به نام نظام است.

در مجموع، با شکل‌گیری شرایط نظامی جدید در جنگ ایران و عراق، تصمیم‌گیرندگان کشور به خصوص رهبر کبیر انقلاب اسلامی تصمیم به تشکیل ستاد کل و انتصاب آقای هاشمی به عنوان جانشین فرمانده کل قوا گرفتند و ایشان نیز پس از تأسیس ستاد کل نیروهای مسلح، افراد جدیدی را وارد صحنه اصلی تصمیم‌گیری کرد. با ورود این افراد اطلاعات جدیدی در سطوح مختلف به دست آمد که وضعیت جدیدی را پیش روی تصمیم‌گیرندگان ترسیم می‌کرد. این عوامل در تعامل با یکدیگر گفتمان جدیدی را به وجود آوردند که در نهایت منجر به تصمیم نهایی امام خمینی (ره) مبنی بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شد.

نتیجه‌گیری

چنانکه اشاره شد، بن‌مایه نظریه تغییر نظم دوم، الگوی صلح در برابر جنگ است که از طریق ساختارهای جدید، افراد جدید، اطلاعات جدید و گفتمان جدید حاصل می‌شود و این تغییرات عمدتاً در روندهای نظامی قابل مشاهده و درک هستند. این الگوی رفتاری در جنگ ایران و عراق به میزان قابل توجهی قابل مشاهده است. رهبران ایران در دوران جنگ تمامی امور کشور در حوزه فرهنگ، اقتصاد، سیاست داخلی و سیاست خارجی را در چهارچوب جنگ حل و فصل می‌کردند، اما در نقطه‌ی خاص و هنگامی که وضعیت نظامی به شدت علیه جمهوری اسلامی تغییر کرد، همین رهبران به این نتیجه رسیدند که باید به الگوی دیگری به جز جنگ توجه کنند، زیر خود الگوی جنگ دچار مشکل شده است و آنها دیگر قادر نیستند با این الگو، نظام، انقلاب و ارزش‌های آن را حفظ کنند. آنها به خوبی وضعیت جدید را درک کردند که الگوی جنگ، ارزش برتر و عزیزتری را به نام نظام به خطر انداخته است و امروز الگوی صلح می‌تواند تداوم نظام و انقلاب را تضمین کند. تصمیم نهایی امام (ره) برای پایان جنگ یک تصمیم پارادیمی بود و ایشان با انتخاب الگوی صلح که مبانی آن در فرهنگ دینی نیز وجود دارد به جنگ هشت ساله ایران و عراق پایان داد. ایشان با درک این نکته که ایران پیروز جنگ نخواهد بود و ادامه خصومت‌ها به جای تقویت انقلاب و نظام بدان لطمه می‌زند، تصمیم به پذیرش قطعنامه



گرفتند. الگو و پارادایم صلح، زمانی در میان مسئولین به چهارچوبی برای حل مسئله تبدیل شد که ساختار جدیدی در جنگ به نام ستاد کل نیروهای مسلح شکل گرفت، افراد جدیدی در این ساختار به تصمیم سازان و تصمیم گیران جنگ اضافه شدند و در نهایت، اطلاعات جدیدی به ویژه درباره مسایل و مشکلات نظامی دریافت کردند که الگوی جنگ را با بن بست روبه رو می کرد. در واقع، پایان جنگ ایران و عراق زمانی مطرح شد که دولتمردان به پیامدهای نظامی جنگ در آینده و تأثیر آن بر ارزش های نظام و انقلاب اندیشیدند. آنها در سال ۱۳۶۷ از طریق نظم جدیدی که در سطوح کلان جنگ ایجاد شد به ارزش بنیادی تری پی بردند که ادامه جنگ آن را با تهدید جدی مواجه می ساخت. آنها در نظم جدید (پارادایم صلح) ارزش های دوران جنگ را رها نکردند، بلکه بدین نتیجه رسیدند که سیاست های قبلی برای حفظ ارزش ها، به قدر کافی فراگیر نبوده یا کارایی خود را برای پشتیبانی از سایر ارزش ها از دست داده اند. آنها به ارزش والاتری همچون حفظ نظام توجه کردند که با پارادایم صلح قابل تأمین بود. براساس نظریه «کلاوزویتس» در صورتی که شکست در صحنه نبرد، رهبری را نگران پیامدهای آتی جنگ کند، پیروزی است. این نظریه به خوبی در پایان جنگ ایران و عراق به آزمون گذاشته شد و شکست های نظامی پایان جنگ سبب تغییر در نظم جاری جنگ شد و نظم جدید مسئولین کشور را به پارادایم و الگوی صلح رهنمون شد.



منابع

- اردستانی، حسین (۱۳۸۷) **تنبیه متجاوز**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- انصاری، مهدی و یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۷) **روزشمار جنگ ایران و عراق**، کتاب پنجاه‌ویکم: جنگ محدود ایران و امریکا در خلیج فارس، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- آرشیو مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، سند ۶۸۳، گزارش قرارگاه مرکزی سپاه از عملیات والفجر ۱۰.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۲۷، ۱۳۶۶/۵/۳.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۹، ۱۳۶۶/۱/۱۹.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۲۱، ۱۳۶۶/۲/۲۸.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۵۰، ۱۳۶۶/۵/۲۶.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۰۴، ۱۳۶۶/۴/۱۱.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۰۶، ۱۳۶۷/۴/۱۳.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۰۷، ۱۳۶۷/۴/۱۴.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۰۸، ۱۳۶۶/۴/۱۵.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۰۸، ۱۳۶۷/۴/۱۵.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۱۲، ۱۳۶۷/۴/۱۹.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۱۸، ۱۳۶۷/۴/۲۵.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۲۰، ۱۳۶۶/۴/۲۷.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۲۴، ۱۳۶۶/۴/۳۱.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۲۶، ۱۳۶۶/۵/۲.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۴۷، ۱۳۶۶/۵/۲۳.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۴۸، ۱۳۶۶/۵/۲۴.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۵۱، ۱۳۶۶/۵/۲۷.



- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۵۱، ۱۳۶۶/۵/۲۷.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۶۵، ۱۳۶۶/۶/۱۰.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۸۸، ۱۳۶۶/۷/۲.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۱۸۸، ۱۳۶۶/۷/۲.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۲۱۰، ۱۳۶۶/۷/۲۴.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۲۱۲، ۱۳۶۶/۷/۲۶.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۲۱۴، ۱۳۶۶/۷/۲۸.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۲۱۴، ۱۳۶۶/۷/۲۸.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۲۱۸، ۱۳۶۶/۸/۲.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۲۱۹، ۱۳۶۶/۸/۳.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۳۲، ۱۳۶۷/۲/۱.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۳۶۵، ۱۳۶۶/۱۲/۲۹.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۵۸، ۱۳۶۷/۲/۲۷.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۷، ۷/۱/۱۳۶۷.
- خبرگزاری جمهوری اسلامی، گزارش‌های ویژه، نشریه شماره ۹۶، ۳/۴/۱۳۶۷.
- درودیان، محمد (۱۳۸۹) پایان جنگ، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، چاپ پنجم.
- درودیان، محمد (۱۳۸۹) سیری در جنگ ایران و عراق، جلد ۴، شلمچه تا حلبچه، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- روزنامه اطلاعات، سال ۱۳۶۶.
- روزنامه جمهوری اسلامی، آرشو سال ۱۳۶۶.
- روزنامه رسالت، سال ۱۳۶۶-۱۳۶۵.
- روزنامه کیهان، ۳۱/۴/۱۳۶۶.
- زهرانی، مصطفی (۱۳۸۸) بررسی نظریه پایان جنگ، مباحثی درباره پایان جنگ، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
- سازمان مجاهدین خلق (منافقین) (۱۳۷۴) ارتش آزادیبخش، چاپ خارج از کشور.
- شعبانی، ناصر (۱۳۹۲) بن‌بست در استراتژی، شکست در تاکتیک، نقش سازمان مجاهدین خلق در جنگ تحمیلی با تأکید بر عملیات مرصاد، تهران: دانشگاه جامع امام حسین.
- علایی، حسین (۱۳۹۱) روند جنگ ایران و عراق، جلد دوم، تهران: نشر مرز و بوم.
- کردزمن، آنتونی و واگنر، آبراهام آر. (۱۳۸۹) درس‌هایی از جنگ مدرن، جلد دوم، جنگ ایران و عراق، ترجمه: حسین یکتا، تهران: نشر مرز و بوم.
- معاونت سیاسی سپاه پاسداران (۱۳۶۷) نگاهی به بحران خلیج فارس، بولتن بررسی، شماره ۳، اردیبهشت ۱۳۶۷: ۱۷.

واحد مرکز خبر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۶) بولتن رادیوهای بیگانه، ۱۳۶۶/۵/۱.
واحد مرکزی خبر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۳) بولتن رادیوهای بیگانه، ۱۳۶۶/۴/۳۱، به نقل
از رادیو آمریکا، ۱۳۶۶/۴/۳۰.

واحد مرکزی خبر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، بولتن رادیوهای بیگانه، ۱۳۶۶/۵/۱.
واحد مرکزی خبر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، بولتن رادیوهای بیگانه، ۱۳۶۶/۷/۱.
هدایتی خمینی، عباس (۱۳۷۰) شورای امنیت و جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، تهران:
دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

یزدانفام، محمود (۱۳۷۸) روزشمار جنگ ایران و عراق جلد ۵۰: اسکورت نفتکش‌ها، تهران: مرکز مطالعات
و تحقیقات جنگ.

